

رفع شہادت

باگزیدہ ہائی از سیانات

(قسمت دوم)

حضرت آقای حاج دکترونور علی تاباندہ (مجنوب علیشاہ)

شصت و سوم

فهرست

رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)

صفحه	عنوان
۵.....	مواد مخدر و معتاد
۱۵.....	سلسله گنابادی
۱۹.....	حسینیه و خانقاه
۲۱.....	ذکر و فکر
۶۱.....	صورت فکریّه و مصافحه
۷۲.....	فهرست جزوات قبل

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه فرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

مواد مخدر و معاد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

در درویشی، در سلسله‌ی ما، همه اطلاع داریم که مواد مخدر تحریم شده است. به این معنی که استعمال آن به‌عنوان ماده‌ی مخدر صحیح نیست. این تحریم در زمان آقای سلطان‌علیشاه رسماً اعلام شد ولی عملاً این تحریم از قدیم بوده است. در خیلی موارد دیگر نیز اینطور است، مثلاً در خود اسلام گفته شده است که شراب، سکر می‌آورد و انسان را از حالت عادی خارج می‌کند، این موضوع از قدیم هم حرام بوده و پیغمبران سلف نیز استعمال نمی‌کردند. ولی چون امر الهی نبوده این حرمت را به دیگران توصیه نکرده‌اند. جز در مورد حضرت یعقوب (که لقب ایشان اسرائیل بود) که خداوند می‌فرماید همان چیزهایی که یعقوب بر خود حرام کرده، بر شما نیز حرام است. ولی اعلام عمومی حرمت آن ماند تا زمان پیغمبر ما، که رسماً اعلام شد. خیلی از موارد دیگر نیز مانند مواد مخدر هم اینگونه بوده است (البته این حرمت به‌عنوان مواد مخدر است و اگر فایده‌ای به غیر از عنوان مخدر داشته باشد می‌تواند مصرف گردد) مثلاً فرض بفرمایید همین موادی که برای مخدر استفاده می‌شود (مثلاً تریاک که

ساده‌ترین آنهاست) اگر به‌صورت مرفین و ضد درد و البته با تجویز طبیب استفاده شود، جایز است. در تفسیر بیان السعاده که حضرت سلطان‌علیشاه تحریم آن را اعلام کردند این مطلب هم ذکر شده است، گویانکه اگر هم بیان نمی‌کردند باز هم این قاعده‌ی فعلی برقرار بود. ایشان فرمودند: اشخاص مسن مثلاً شصت سال به بالا که دردهایی دارند که جز با استعمال این قبیل مواد قابل درمان نیست، به اندازه‌ی رفع ضرورت حق دارند مصرف کنند. البته این در طب و مسائل طبی است و در مورد انواع دواها نیز همینطور است. فرض کنید سیانور که خیلی از خودکشی‌های سیاسی که در روزنامه‌ها می‌نویسند با کپسول سیانور است، در بسیاری از موارد جان‌بخش است و در این صورت استفاده از آن جایز است و دکترها هم استفاده می‌کنند.

این فکر که چه باید کرد، معنی ندارد، اگر بیماری درمان دیگری ندارد و درد آنطوری است که قابل تحمل نیست، می‌توان از این مواد به اندازه‌ی رفع درد استفاده کرد، اما عیب مواد مخدر از لحاظ دارویی و شیمیایی هم این است که زیاده‌طلب است و آدم هر اندازه مصرف کند، زیادتر می‌خواهد.

حال با توجه به اینکه در درویشی استعمال مواد مخدر را تحریم کرده‌اند، تکلیف معتادها چه می‌شود؟ معتادها اول باید ترک اعتیاد کنند، ما هم برای معالجه و درمان هر کمکی لازم باشد می‌کنیم. درمان که

کردند آنوقت برای طلب بیایند. چیزهایی که در اینطور تحریم‌ها، مثل شراب و تریاک و غیره، منع شده در واقع مضرآتی هم برای بدن دارند؛ مثلاً استفاده از مواد مخدر، برای کسی که معتاد باشد برای بدن او ضرر هم دارد بطوری که سیستم اعصاب او را سست می‌کند و... اما توجه کنید که احتراز و دوری ما نه تنها به خاطر ضرر آن، بلکه به علت دستوری است که داده‌اند. البته تمام انسان‌ها بطور عقلانی موظف هستند از چیزی که برای بدن ضرر دارد دوری کنند، ولی ما غیر از این مورد، جهت دیگری هم داریم که چون به ما دستور داده‌اند از آن دوری کنید، ما به دلیل این امر، اجتناب می‌کنیم. فرض کنید ماه رمضان که به ما دستور داده‌اند از سحر تا غروب آفتاب نه بخورید و نه بیاشامید، ما این کار را می‌کنیم حال اگر در وسط روز خیلی تشنه شدید و ظرف آب سرد هم در دسترس شما بود، نوشیدن آن نه تنها هیچ ضرری برای بدن ندارد بلکه شاید فایده هم داشته باشد ولی ما نمی‌خوریم، نه به خاطر اثر آن، بلکه به خاطر اینکه به ما گفته‌اند: نیاشامید. در اینجا اگر این توجه در نیت ما باشد، خود این عمل یک ثوابی دارد. بنده قبلاً عرض کرده بودم که کار خیر و ثواب برای کسی که خداشناس است روی زمین ریخته و او فقط باید آن را جارو کند و جمع کند! هر کاری که می‌کند، هر قدمی که برمی‌دارد وقتی که به قصد اطاعت امر الهی باشد، خیر است و خیر تلقی می‌شود. بنابراین از این حیث نگرانی

وجود ندارد.

اما علاج آنکه جلوی تریاک را بگیرند این نیست که مثلاً بگویند: کسی که دزدی می‌کند چون با دست دزدی می‌کند، پس دست همه را باید بپرند که دزدی نشود. اعتیاد مواد مخدر را باید درمان کرد، چون بیماری است، عادت به هر چیزی هم قدرت و نیروی زیادی ایجاد می‌کند و هم مضراتی دارد، در عادت به مواد مخدر نیز قوه‌ی تعقل از بین می‌رود.

در دوران جدید عرفان و تصوّف که از زمان آقای سلطان‌علیشاه شروع شده است، ایشان طیب هم بودند؛ غیر از طیب معنوی، طیب جسمانی هم بودند و رعایت صحّت بدن را خیلی توصیه می‌کردند. البته این توصیه از قدیم بوده نه اینکه امر جدیدی باشد و قدما تکیه‌ی زیادی بر این مسأله داشتند. مواد مخدر انسان را از حالت شعور بیرون می‌برد، شعور نه به معنای فهم، به معنی آگاه بودن از آنچه می‌کند. عرفان می‌خواهد اگر شهودی برای فرد دست می‌دهد در کمال هوشیاری باشد. البته رویا، خود یک مطلبی جداگانه است که به وسیله‌ی آن انسان خیلی از مسائلی را که هنوز نمی‌تواند در بیداری ببیند در خواب می‌بیند. مسأله‌ی میل به دیدن یا کشف و شهود موجب شده که بسیاری از معتادین برای اینکه از حالت بیداری بیرون بیایند و به خیال خود کشف و شهود عرفانی داشته باشند، به مواد مخدر پناه

می‌برند و حال آنکه آن حالات مثل هذیان‌های یک دیوانه است و کشف و شهود نیست. کشف و شهود وقتی است که در کمال بیداری چیزهایی را ببیند.^۱

بعضی از کسانی که معتاد هستند، مواد مخدر را از دوستان خود می‌گیرند، البته اعتیاد بیماری‌ای نیست که واگیردار باشد، دوستانشان به آنها تعارف کرده‌اند و بعد اصرار کرده‌اند که: بیا، آدم با یک‌بار مصرف که معتاد نمی‌شود. بعد می‌بیند که اتفاقی نیفتاد و ضرری ندید و رفیق خود را هم راضی کرده، یک بار دیگر هم مصرف می‌کند و می‌بیند که هم رفیق خود را راضی کرده و هم ضرری ندیده است. همینطور کم‌کم در مردابی می‌افتد که هر چه تقلا کند پایین‌تر می‌رود. معتادین بیشتر همینطور هستند. اول فکر می‌کنند ما که معتاد نمی‌شویم، یک‌بار کشیدن اعتیاد نمی‌آورد. این در مورد سیگار هم خیلی مشهود است و ما همه دیده‌ایم و حال آنکه کسی که می‌داند اعتیاد یک عادت بد است، از اول نباید به دنبال آن برود. نگوید: با یک‌بار کسی معتاد نمی‌شود. برای همان یک‌بار هم نباید دنبال اعتیاد برود.^۲

در وصایای حضرت سلطان‌علیشاه و جانشینان ایشان، به

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۸ ه. ش.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۲ ه. ش.

موضوع تحریم مواد مخدر اشاره شده است و حتی حضرت صالح‌علیشاه در وصیت‌نامه خویش فرموده‌اند که من راضی نیستم از ارث من دیناری صرف این مسائل شود و اگر خدای نکرده در ورثه من معتادی باشد نمی‌گویم که او را از ارث محروم می‌کنم ولی می‌گویم راضی نیستم؛ که همین مطلب موجب شده است معتاد در خانواده‌ی ما بسیار کم باشد و نسبت به مسأله‌ی اعتیاد، در خانواده‌ی ما نفرتی ایجاد شده است که افراد برای فرار از این نفرت، خودشان را از معتاد شدن و اعتیاد دور نگاه می‌دارند.^۱



همانطور که می‌دانید متجاوز از صد سال است که برای اول بار حضرت سلطان‌علیشاه شهید استعمال مواد مخدر را تحریم فرمود و حتی معتادین را دستگیری نمی‌فرمودند؛ و جانشینان ایشان نیز با تأکید مجدد و مکرر بر این تحریم همین روش را داشتند. خدای نکرده اگر برادر یا خواهری ولو اندک اعتیاد داشته باشد به درگاه خداوند توبه کند و مسألت نماید که همّت و اراده‌ی ترک عادت را مرحمت کنند و چون اینگونه اعتیادات عقل را مخدوش و احیاناً زایل می‌سازد، تا قبل از قبول توبه و ترک اعتیاد در مجالس فقری حاضر نشود و به قرینه‌ی آیه‌ی کریمه‌ی: لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى^۲، به‌ندرت و در مواقع هوشیاری

۱. برگرفته از گفت‌وگوهای عرفانی، تاریخ مرداد ۱۳۸۷ ه. ش.

۲. سوره نساء، آیه ۴۳: هنگامی که مست هستید گرد نماز نگردید.

حاضر شود.^۱

مسأله‌ی اعتیاد بسیار مهم است. اعتیاد هم فساد است و هم مُفسِدِ دیگران؛ توجّه داده می‌شود که معتاد را اگر غیر فقیر است به مجلس راه ندهند و اگر از اخوان است مسلماً بعد از تشرّف به فقر است که به این گناه آلوده شده است زیرا از معتاد دستگیری نمی‌شود. چنین شخصی خود باید توجّه کند و لا اقل آیه‌ی: *لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى*^۲ را ملاک قرار داده و مجلس فقری را که محلّ ذکر خداست، آلوده نسازد.^۳

پیام در خصوص حرمت اعتیاد به مواد مخدّر و توزیع و فروش آن:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ...

اخوان گرامی بالاخص مشایخ و مآذونین عزیز سلّمهم الله

اخيراً شنیده شده است که در بعضی مناطق کسانی به اعتیاد مواد مخدّر مبتلا شده یا در توزیع و فروش آن اقداماتی کرده‌اند. با داشتن امید به اینکه این خبر اصولاً صحت نداشته باشد، تذکّر نکات ذیل را ضروری دانستم:

الف- همانطور که در اوّلین بیانیه به مناسبت رحلت

۱. بند دوم از بیانیه‌ی تاریخ ۷ رمضان ۱۴۱۷ ه. ق. برابر با ۱۳۷۵/۱۰/۲۸ ه. ش.

۲. سوره نساء، آیه ۴۳.

۳. بند ۷ از بیانیه‌ی تاریخ ۲۰ جمادی الاول ۱۴۱۸ ه. ق. برابر با ۱۳۷۶/۷/۱ ه. ش.

حضرت آقای محبوب‌علیشاه رحمته‌الله تذکر داده و بارها آن را به انحراف مختلف تکرار کرده‌ام اعتیاد به مواد مخدر عقل را مخدوش و احیاناً زایل می‌سازد و موجب پیدایش توهمات می‌شود که به‌خصوص برای سالک مضر است و از حیث اخلاقی نیز ضعف و زبونی می‌آورد که مغایر اخلاق فردی و اجتماعی است. از حیث جسمانی نیز آثار آن کاملاً مشهود است.

عوارض سوء این عمل آنقدر زیاد است که متجاوز از یکصد سال قبل جدّ امجد و سلف فقری بزرگوارم مرحوم حضرت سلطان‌علیشاه شهید با اینکه در مسائل شرعی دخالت نمی‌کردند، احساس خطر کردند و برای اولین بار در تفسیر بیان السّعادة در ذیل آیه‌ی مذکور در صدر نامه، حکم به تحریم آن دادند. نتایج این بصیرت عرفانی و پیش‌بینی ایشان را در آن زمان اکنون شاهدیم که چگونه این ابتلا تبدیل به مسأله‌ی ملی و بلکه بین‌المللی شده است. پس از آن حضرت همین حکم را جانشینان ایشان تأیید و مجری داشته‌اند.

ب- اعتیاد به مواد مخدر هم موجب فساد خود شخص معتاد و هم افساد دیگران است، لذا باید از اشاعه‌ی آن جلوگیری کنند. کسانی که خدای نکرده اقدام به توزیع یا فروش مواد مخدر می‌کنند گناهشان از خود معتادین بیشتر است. گناه این کار در مجالس فقری که مجالس

اُنس و یاد خدا است و حرمت خاصّ خود را دارد، بیشتر نیز می‌شود. باید مراقب حضور معتادین یا عوامل پخش در مجالس فقری بود.

ج- وظیفه‌ی همه‌ی فقرا این است که کمک کنند رفع اعتیاد از معتادان شود و اسباب گسترش آن فراهم نشود که اشاعه یابد یا اصولاً گرایش به آن پیدا شود. خصوصاً آقایان مشایخ که سمت راهنمایی معنوی فقرا را بر عهده دارند موظّفند که اقدام جدّی در این باره بکنند.^۱



من دیده‌ام کسی که معتاد باشد اگر پولی به او بدهند صرف خانواده‌اش نمی‌کند. اوّل صرف اعتیاد خودش می‌کند، حتّی از نان هم برایش واجب‌تر است. یک نفر به این طریق در حالت ناراحتی است و از شما درخواستی می‌کند و چیزی می‌خواهد. از یک طرف می‌بینید اگر به او کمک کنید به اعتیادش کمک کرده‌اید و اگر کمک نکنید هم دلتان می‌سوزد، اینجا از مو باریکتر است و تصمیم گرفتن مشکل است. چاره‌ی کار مثلاً این است که زحمت بیشتری بکشید و به جای پول، کالا برای او بخرید و به منزلش بدهید. این راه را از کجا پیدا کنیم؟ این مثال کوچکی بود که زدم که برای همه پیش آمده است. در همه‌ی مسائل می‌توان دقّت کرد. خداوند به انسان قوه‌ی تفکّر و تعقل داده است. اگر انسان خودش را پاک کند عمل صحیح به او الهام می‌شود.^۲

۱. برگرفته از بیانیه‌ی تاریخ ۱۵ جمادی‌الثانیه ۱۴۳۱، ۸ خرداد ۱۳۸۹ ه. ش.

۲. برگرفته از شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن، دبی، زمستان سال ۱۳۷۹ ه. ش.

اینهایی که معتاد بوده و بعد از مدتی ترک می‌کنند و دو مرتبه معتاد می‌شوند، اینها نه اینکه دلشان می‌خواهد معتاد شوند، اینها به اعتیاد عادت کرده‌اند. ترک عادت موجب مرض است. عادت خود را ترک کرده‌اند. خود ترک باز عادت است، تا این عادت جای عادت قدیم را بگیرد، طول می‌کشد. جز این نیست که عادت جدید می‌شکند و عادت قدیم (اعتیاد) برمی‌گردد. در جایی که اشخاص معتاد اعتیادشان را ترک می‌کنند باید تمام دوستان قدیم خود را نیز رها کنند، برای اینکه اگر در مجالسی بروند که بوی مواد مخدر به آنها بخورد، این عادت ترک اعتیاد از بین می‌رود. این رکن عمده‌ی نقاط ضعف است. پس به حبل‌المتین و عروة‌الوثقی متوسل شوید و از همان اول سعی کنید که این عادت ایجاد نشود.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۲ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

طریقت گنابادی، طریقه‌ای از سلسله‌ی نعمت‌اللّهی است و همان دستوراتی که حضرت شاه نعمت‌الله ولی داده‌اند در این طریقه به قوّت خود باقی است. نام این طریقت از این جهت گنابادی گفته شده است که بعد از فوت حضرت رحمت‌علیشاه شیرازی، آقای حاج آقامحمد، عموی حضرت رحمت‌علیشاه با عنوان منورعلیشاه خود را به جانشینی ایشان معرفی کردند و آقای حاج میرزا حسن صفی (که بعداً به صفی‌علیشاه مشهور شد) با ایشان بیعت کردند، ولی بعد از مدّتی جدا شده و مستقلاً ادعای رهبری طریقت نمودند و در مقابل حاج آقا محمدمنورعلیشاه قرار گرفتند. حضرت آقای حاج محمد کاظم سعادت‌علیشاه اصفهانی، با اجازه‌نامه‌ای که حاکی از جانشینی ایشان بود خود را به جانشینی معرفی کردند، منتها اوضاع زمان و مکان به نحوی بود که ایشان هم از طرف رقبای درویشی و هم از طرف علما مورد حمله و انتقاد بودند، که به ناچار از اصفهان به تهران مراجعت نمودند و مدّت قطیبت ایشان کوتاه بود. بعد از ایشان آقای حاج ملاسلطان محمد بیدختی گنابادی جانشین شدند که چون در

علوم معقول و منقول به حدّ کمال رسیده بودند و از طرفی سی و چند سال دوران قطبیت ایشان بود، سلسله به نام ایشان به نام گنابادی شهرت پیدا کرد.^۱

سلسله‌ی ما به نام سلسله‌ی گنابادی یکی از سلاسل نعمت‌الّهی مشهور است. سلسله نعمت‌الّهی انشعاب آخرینش در سال ۱۲۷۸ ق. یعنی حدود ۱۵۰ سال قبل به وقوع پیوست که یک سلسله فعلاً به نام دکتر نوربخش است، یکی هم سلسله‌ی گنابادی است و دیگری سلسله‌ی صفی‌علیشاهی.

سلسله‌ی گنابادی به مناسبت حاج ملاسلطان محمّد گنابادی که در دوران خود برجستگی خاصی پیدا کرده بود به نام سلسله‌ی گنابادی مشهور شد؛ که مقبره‌ی ایشان در همان بیدخت گناباد است که دیده‌اید. در زمان غیبت، وکیل و نماینده‌ی امام معین شده است که از طرف حضرت بیعت بگیرد و بعد جانشین تعیین کند تا برسد به امروز. قبر آن چهار نفر از بزرگوارانی را که شما دیدید، چهار نفری هستند که آخرین کسانی بودند که در این سلسله مرجعیّت داشتند و بعد از ایشان هم؛ یعنی بعد از آخرین آنها، مرحوم حاج علی تابنده (محبوب‌علیشاه) بود که من جانشین ایشان هستم و

۱. برگرفته از مکاتیب عرفاتی، تاریخ ۱۳۷۶/۴/۱۲ ه. ش.

این سلسله به اینجا رسیده است.

تفاوتی که در شیعه، بین فقها و عرفا هست معنأً اختلاف نیست بلکه تفاوت نظر است. آقایان فقها می‌گویند که ما دلیلی نداریم بر اینکه در زمان غیبت نیز نمایندگان خاصی که بطور مستقیم یا غیرمستقیم بیعت بگیرند معین شده باشند و دلیلی بر این امر وجود ندارد و بنابراین امر دین صرفاً مربوط به فقها است که بنابر روایاتی که شده است می‌گویند: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِئاً لِنَفْسِهِ حَافِظاً لِدِينِهِ مُخَالِفاً عَلَى هَوَاهُ مُطِيعاً لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ^۱، کسانی که از فقها، دانشمندان علمی، دارای این خصوصیات بودند؛ بر مردم عوام است که از آنها در اعمال شرع تقلید کنند. عرفا و ما می‌گوییم تقلید به جای خود درست است ولی تقلید در اعمال شرعی است و در اعتقادات تقلید نیست. در اعتقادات باید از کسی که مجاز از طرف امام باشد تلقین ذکر گرفت و باید بیعت کرد و با این بیعت اتصال به امام پیدا کرد؛ یعنی در واقع شخص آماده می‌شود برای اینکه اگر امام دوازدهم علیه السلام ظاهر شد جزء قشون آن حضرت باشد.

به‌علاوه ذکر و یاد زبانی کافی نیست برای اینکه خیلی اوقات زبان، کلامی می‌گوید ولی دل خبر نمی‌شود. منظور از دل روح انسان است؛ یعنی با زبان چیزی می‌گوید ولی لقلقه‌ی زبان تلقی می‌شود. باید

۱. بحارالانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۸۸.

بر ذکر قلبی که از طرف شخص مجاز از طرف امام داده می‌شود، بر آن ذکر مداومت کند و تقریباً بدین طریق می‌توان گفت که همیشه به یاد خدا باشد، نه تنها در نماز یا عبادات دیگر، بلکه همواره به یاد خدا باشد.^۱

۱ . برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۷/۸ ه . ش .

حسینیه و خانقاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در قدیم خانقاه عمدتاً برای این بود که چون اماکن سکونت، مثل هتل و مُتَل وجود نداشت، درویش‌ها برای اینکه دوستانشان که از شهرستان‌های دیگر می‌رسند محلّی داشته باشند، جایگاهی درست می‌کردند به نام خانقاه و چون در آنجا جمع می‌شدند غالباً عبادات و گفتارها و مجالسشان هم در همان جا انجام می‌شد. ولی در دوران امروز که وسایل نقل و انتقال و سکونت فراهم است، خانقاه معنی ندارد و لذا در سلسله‌ی خود حسینیه تأسیس می‌کنیم که جنبه‌ی عزاداری و یادبود امام حسین نیز هست.

فرق حسینیه و مسجد آن است که مسجد بدون اینکه ذکر کنند خودبه‌خود وقف تلقی می‌شود ولی حسینیه اگر در وقفنامه ذکر نکنند وقف تلقی نمی‌شود. حسینیه‌ی امیرسلیمانی هم که پرسیده‌اید، امیرسلیمانی نام فامیل خانواده‌ای است از بزرگان قاجار که همه به اعتقاد به تشیع و عمل به ارکان و عزاداری حضرت امام حسین شهرت داشتند. مرحوم عضدالملک بزرگ که نایب‌السلطنه‌ی احمدشاه بود، این محل را اختصاص به مجالس عزاداری و روضه‌خوانی داده بود. فرزند او،

۲۰ / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)

مرحوم مصطفی امیرسلیمانی، مشهور به مشیرالسلطنه، نیز این امر را ادامه داد و وقفنامه‌ی رسمی برای اینجا نوشت که کماکان به وقف عمل می‌شود.^۱

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۶/۸/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ذکر یعنی یادآوری، ذکر و فکری که فرمودند برای این است که اولاً همیشه به یاد خدا باشیم و یادمان باشد که «ما ز بالایم و بالا می‌رویم» البته هنوز به بالا نرفته‌ایم، ولی بالاخره به بالا می‌رویم. و بعد هم بتوانیم تمرکز فکر پیدا کنیم، هم خود ذکر را باید با تمرکز فکر انجام داد و هم ذکر برای این است که تمرکز فکر را پیدا کنیم؛ بنابراین به هر اندازه که خدا قسمت کرد و توانستیم حواس خود را جمع کنیم و با تمرکز فکر، ذکر خود را بگوییم، باید خوشحال باشیم، ولی درصدد پیشرفت باشیم.

این مسائل معنوی (به اصطلاح ذکر و فکر و تمرکز فکری و غیره) حد ندارد که بگوییم دیگر الان تمرکز پیدا کرده‌ایم، نه، باز هم باید تلاش بیشتر کرد، توقف در آن غلط است، باید حرکت کرد و بیشتر جلو رفت، این است که اگر می‌گویید تمرکز ما کم است، همان مقدار هم که هست ان شاء الله در مسیر است، وظیفه داریم در این مسیر کوشش کنیم تا بیشتر شود، حالا شد یا نشد آن دیگر زیاد به کوشش ما بستگی ندارد:

گر چه وصالش نه به کوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

چیزی که بیشتر موجب حواس پرتی ما می‌شود، مسائل زندگی و مادی است، به خصوص این مسأله برای خانم‌ها بیشتر است چون بیشتر بار مسئولیت داخل خانواده از قبیل تربیت فرزندان و تحمّل ناراحتی‌های خانوادگی و ایجاد آرامش در خانواده بر عهده‌ی آنهاست، لذا به همان اندازه که کوشش می‌کنند، عبادت محسوب می‌شود.^۱

ذکری که در این مسیر به سالک می‌دهند، اولاً مثل یک ورزش است، باید ورزش کرد که حواس متوجّه خداوند شود و ثانیاً مثل فریاد آن مورچه‌ای است که گم شده است و اگر فریاد بزند من گم شده‌ام، صدای او به گوش شبانش می‌رسد. البته خداوند همه‌ی صداها را می‌شنود، اگر ناله کنید یا فریاد بزنید، خداوند همه را می‌شنود؛ ذکر به منزله‌ی فریادی است که من اینجا هستم، دست من را بگیرید و من را ببرید، به این جهت ذکر به سالک داده می‌شود. و یا مثل این موبایل‌هاست که الان در دسترس همه است. در بعضی موبایل‌ها وقتی نام مخاطب را می‌گویید، خودش شماره را می‌گیرد. اگر نام دیگری را بگویید که طرف شما نیست، نمی‌تواند آن را بگیرد، چون برای آن نام

تنظیم شده؛ مثلاً اگر برای نام «حسن آقا» تنظیم شده، ولی شما بگویید «حسن» یا «آقا حسن» باز نمی‌شود، ولی اگر بگویید «حسن آقا» جواب می‌دهد و شماره می‌گیرد. این رمزی بین خود شما و موبایلی است که رمز را به آن داده‌اید، ذکری هم که داده‌اند، همینطور است. فرض بفرمایید کسی در راه گم شده و علت گم شدن او هم این است که به خدا خیلی رجا دارد و می‌گوید: خدا همه‌ی گناهان را می‌بخشد، پس من همه نوع گناه می‌کنم؛ کلیدی که به این شخص می‌دهند، باید بگوید: «یا غَفَّار»، این رمز بین او و خداست یعنی اگر من خطا کردم می‌بخشی؛ البته نه اینکه اگر این شخص بجای «یا غَفَّار» بگوید «یا رحمان»، خدا جواب نمی‌دهد، نه! ولی این دواى درد او نمی‌شود، خدا می‌گوید: چه می‌گویی؟ و سیم ارتباط قطع می‌شود، ولی ذکر خود را که بگویند اثر دارد. مقصود از اینکه گفته‌اند ذکر شما همان ذکر گفته شده به شما است، نه اینکه سایر اذکار، الهی نیست؛ این ذکر، ذکری است که باید مداوم بگویید، سایر اذکار الهی هم اسماء و صفات خداوند است. هَمِينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، چندین ذکر در آن دارد: الله، رَبِّ، رَبِّ الْعَالَمِينَ، اینها همه ذکر است، منتها به دلیلی که گفته شد ذکری را باید همیشه بگویید که به شما داده‌اند.^۱



ما در فاتحة‌الاولیاء می‌گوییم، ذکر دوام و فکر مدام. یکی از انواع ذکر، ذکر زبانی است؛ یعنی با زبان می‌گویید: یا الله، یا الله. و دیگری ذکر قلبی است، که ما فقرا ذکر قلبی داریم. ذکر قلبی همان ذکر زبانی بوده که با زبان دل است. دل که زبان ندارد، ولی ما فرض می‌کنیم که دل زبانی دارد و این حرف را می‌زند. بنابراین، با این زبان نمی‌گوییم، ولی فکر ما می‌شنود که دل ما مشغول گفتن ذکر است به‌تدریج که ادامه بدهیم، گوش ما هم این ذکر را می‌شنود. بنابراین، ذکر عدد دارد، شما با تسبیح سی و چهار بار الله‌اکبر می‌گویید. ذکر دوام یعنی همیشه ذکر بگویید. منتها همیشه ذکر گفتن، با ذکر زبانی که نمی‌شود، ذکر قلبی است. ذکر زبانی مقطعی است، یعنی وقتی می‌گویید: الله‌اکبر، یک الله‌اکبر گفتید، تمام می‌شود، قطع می‌شود؛ یک الله‌اکبر دیگر می‌گویید. اما فکر معمولی هم که ما می‌گوییم، فکر مقطعی نیست، شما همینطور فکر می‌کنید و قطع نمی‌شود. این است که برای فکر می‌گویند: فکر مدام، برای اینکه رشته‌ی فکر اختیارش از دست ما خارج نشود؛ یعنی کاری می‌کنیم که فکر نرود به دنیای خارج یا زندگی روزمره یا هر چیزی که ربطی به معنویت ندارد.

در مورد فکر، خیلی‌ها ممکن است ذکر بگویند، ولی معنی ذکر را ندانند. این است که من هم توصیه می‌کنم اگر ذکر زبانی هم می‌گویید، معنی آن را بدانید. البته ذکر قلبی هم معنایی دارد و آن معنا

را باید بدانیم و توجه در آن معنا و فکر کردن در آن فکر می‌شود، نقش اولیه فکر، این قدم اول است، به تدریج که ان شاء الله در سلوک پیش رفتید ممکن است نحوه‌ی دیگری هم از فکر به شما گفته شود که در آن صورت صریحاً می‌گویند: فکر این است. ولی تا نگفته‌اند برای اینکه بدانید فکر چیست، فکر همین است. این سؤالی بود که خیلی وقت‌ها مطرح می‌شود.^۱

چرا به این ذکر، ذکر قلبی می‌گویند؟ ذکر لسانی چیست؟ برای این می‌گویند ذکر لسانی که فقط زبان می‌گوید، گاهی اگر فرد حوصله داشته باشد، گوش هم می‌شنود. ولی در ذکر قلبی تمام وجود ذکر می‌گوید، برای اینکه ذکر قلبی همه‌ی حواس را به سمت خودش جمع می‌کند، تمرکزی ایجاد می‌کند که در آن تمرکز، غریبه‌ای را راه نمی‌دهد. فقط آن نام، آن ذکر که به او داده شده، فقط آن را راه می‌دهد. این است که تمام وجودش متوجه ذکر می‌شود. اگر در این حالت پیشرفت کند هیچ چیز دیگری به او اثر نخواهد کرد؛ یعنی همه‌ی این گرفتاری‌های دنیا برایش بی‌اثر می‌شود. اصلاً حواسش به آن‌ها نیست. چون اگر انسان بتواند حواسش را از بعضی مشکلات منحرف کند و متوجه مطلب دیگری بکند، به‌خصوص اگر متوجه ذکر

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۳/۱۷ ه. ش.

نماید، فکر هم آماده‌تر می‌شود که راه حل پیدا بکند.^۱

ما که در درویشی ذکر و فکر داریم. بعضی فکرها خاص است، بعضی هم فکر است راجع به معنی ذکر. مثل ملاقه‌ای که در ایام مخصوص دیگ‌های بزرگ آش یا حلیم را که درست می‌کنند با آن هم می‌زنند، این ذکر ما به منزله‌ی آن ملاقه است، فکر ما هم به منزله‌ی آن غذاست.^۲

دوام ذکر و فکر که ما می‌گوییم منظور چیست؟ حضرت آقای سلطان‌علیشاه در کتاب *بشارة المؤمنین و همچنین مجمع السعادات* شرح مفصلی راجع به معنای فکر و ذکر گفته‌اند. در فکر آنچه که به خاطر ما می‌رسد خیلی روشن و بدیهی است و محتاج به تعریفی نیست. فکر ما مثل مسافرت‌هایی است که باید برویم یا رفته‌ایم مشکلاتی که ممکن است پیش آمده باشد و رفع مشکل و همه‌ی اینها. در اینجا فکر با تخیل همکاری می‌کند؛ مثلاً می‌خواهید فکر کنید که برای گردش و تماشا به پاریس بروید، به پاریس می‌خواهید بروید می‌نویسید و فکر می‌کنید. بعد در این فکر که دارید می‌گویید به جنگل فلان برای گردش می‌رویم و اگر رفتیم کنار آن دریاچه می‌نشینیم و یک بستنی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۲/۲ ه. ش.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۲ ه. ش.

می‌خوریم، اینجا تخیل به کار می‌آید. خیال و فکر گاهی با هم است گاهی پشت سر هم است. فکر و شروع فکر، با اراده است یعنی فکر می‌کنید در مورد این مسافرت آنچه لازم دارید می‌نویسید و فراهم می‌کنید. تخیل به اختیار انسان نیست. همینطور از همه طرف تخیل می‌آید. گاهی اوقات تخیل همراه و همسفر فکر شماست که به فکر هم کمک می‌کند. گاهی اوقات با آن همراه نیست و جلوی فکر را می‌گیرد. برای اینکه فکر یا این تخیل یا هر دو متفرق نشود و زیاد از اختیار ما خارج نشود، بدن را وادار به کارهایی می‌کنند که حواس به آن طرف برود. خود حرکات نماز، اگر سعی کنید که نماز شما نماز حقیقی باشد، حرکاتی که می‌کنید و ضمن آن حرکات دعا و آیاتی را می‌خوانید، این حرکات برای این است که فکر شما به جاهای دیگر منحرف نشود و اگر همان عباراتی که در نماز می‌گویید، بنشینید بدون اینکه حرکتی کنید بگویید، فکر شما متفرق شده همه جا می‌رود. ولی اینطوری گفته‌اند که باید مشغول شوید که حواس این طرف و آن طرف نرود. گوش که به اختیار خود ما نیست، صدا می‌آید و نمی‌شود جلوی صدا را گرفت. چشم هم به اختیار ما نیست که چه ببینیم و چه نبینیم ولی می‌توانیم به اختیار بگیریم چشم را هم بگذاریم که نبینیم. به این طرف نگاه کنیم که آن طرف را نبینیم و یا بالعکس. زبان برای اینکه در اختیار قرار بگیرد تمرینی دارد. خیلی اوقات حرف‌هایی می‌زنید و

کارهایی می‌کنید که قبلاً نمی‌دانستید همان مسیر حرف یا کلام شما را می‌کشاند. پس برای اینکه این مسیری که شما را می‌کشاند خارج از مصلحت نباشد، به زبان گفته‌اند مشغول باشد. به چه مشغول باشد؟ به یاد خدا، به ذکر خدا. وقتی فلان ذکر را می‌گویید، درست است زبان شما کار می‌کند ولی یاد او می‌کنید. زبان را به این طریق افسار کرده‌اند.

و اما در مورد فکر و تخیل، تخیل را خیلی نمی‌شود افسار کرد؛ فکر هم همینطور. گفته‌اند فکر باید در همان مسیر ذکر باشد. البته در طی سلوک خیلی‌ها ذکر و فکرشان عوض می‌شود. چیز دیگری می‌شود. برای اینکه هم زبان عادت کند و هم فکرشان به جهات دیگری از خداوند فکر کند. بنابراین فکر در مورد همه‌ی درویش‌ها این است که ذکر می‌گویند، فکر در همان مسیر برود تا تخیل هم به آن مربوط شود. مثلاً یکی ذکر «یا رزاق» می‌گوید؛ رزاق یعنی روزی‌دهنده. همینطور که «یا رزاق» را می‌گوید در فکر خودش هر مرتبه به آن کسی که روزی می‌دهد فکر می‌کند، می‌گوید غذا که می‌گیرم از بیرون و بازار است می‌پزم و می‌خورم، همان کسی که من از او جنس می‌خرم و غذا درست می‌کنم او از کجا غذا می‌خورد؟ و آن یکی، و آن یکی.... فکر می‌کند، در ضمن صفت رزاق که خداوند دارد، می‌خواسته همه‌ی شما را به هم نزدیک کند. بعد می‌بینید که زمستان

می‌شود حلیم دوست دارید حلیم برایتان فراهم می‌شود. نه اینکه از آسمان می‌آید. می‌بینید حلیم‌فروشی کارش را شروع کرد، مغازه را باز کرده. به این طریق فکر شما کم کم به تمام صفات الهی توجّه می‌کند. درباره‌ی فکر و ذکر دوام؛ ذکر عددی است گردو شمار یعنی وقتی می‌گویید «یا رزّاق»، یکی «یا رزّاق»، دوتا «یا رزّاق»، سه تا، عدد دارد. ولی فکر عدد ندارد. دیگر مثل دریاست. همه به هم وصل است. این است که می‌گویند ذکر دوام یعنی همیشه آن ذکر را بگوید و فکر مدام، یعنی مدام در آن مورد فکر کنید. بطور کلی این معنای فکر است.^۱



ذکر به معنی یاد است. یادی که به اصطلاح جاذب باشد نه همینطوری فلان قضیه یاد آدم بیاید و رد شود. این را ذکر نمی‌گویند. این لغت به همین معنا در قرآن فراوان به کار برده شده، در هر آیه‌ای یک اثر و ترکیبات خاصی برایش فرموده‌اند. کما اینکه خداوند در قرآن خطاب به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: **وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ**^۲، **وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى**^۳، **وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ**^۴، و... می‌فرماید: در این کتاب به یادت بیاور، ذکر کن از ابراهیم، از موسی، از مریم، از... البته کلمه‌ی ذکر وقتی مطلق بیاید، مراد ذکر خداوند است.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۱۰ ه. ش.

۲. سوره مریم، آیه ۴۱.

۳. سوره مریم، آیه ۵۱.

۴. سوره مریم، آیه ۱۶.

از اقسام ذکر یکی، ذکر لسانی است و یکی ذکر قلبی. ذکر لسانی یعنی ذکر زبانی، ذکری است که عدد دارد. ولی ذکر قلبی عدد ندارد چنانکه شما همیشه به یاد یک واقعه‌ی بزرگ هستید چه واقعه‌ی شادی آور، چه واقعه‌ی هولناک، همیشه به یادش هستید. پس یاد خدا می‌کنید با ذکر قلبی، یا با ذکر لسانی.

اثر این ذکر چیست؟ در مورد اثر ذکر می‌فرماید: **أَلَا يَذْكُرِ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**^۱، با یاد خدا قلب‌ها اطمینان و آرامش پیدا می‌کند. به این معنی که وقتی سالک یاد خدا کرد تمام صفات خداوند، قدرت، رحمت، علم خداوند و همه‌ی اینها را بدون اینکه ذکر کند خودبه‌خود در خاطرش مجسم می‌شود. چون یاد کسی می‌کند که همه چیز در اختیار اوست. بنابراین به هر نحوی که زندگی کرده باشد هر گرفتاری و ناراحتی داشته باشد، یادش می‌رود. زیرا می‌داند همه‌ی اینها را خدا کرده است. خداوند مقدر کرده پس اینطور شده است و یک آرامشی پیدا می‌کند. به این دلیل مسأله ذکر مهم است چه ذکر جلی (مثل اوراد نماز یا تسبیحات اربعه) چه ذکر خفی، اینها همه ذکر خداوند است.

در اینجا عبارتی حضرت صادق فرموده‌اند که ذکر خداوند، سابق بر ذکر تو است. این اشاره به آیه‌ی قرآن است که **فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ**^۲ یاد

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

من کنید تا یاد شما کنم. ظاهر عبارت این معنی را می‌رساند. یعنی اگر دو نفر انسان، یکی به دیگری می‌گوید چرا ما را فراموش کردی؟ یاد من نمی‌کنی؟ می‌گوید: فَادْكُرْنِي اَدْكُرْكَ. یعنی یاد من کن تا من یاد تو کنم. ولی در مورد خداوند؛ مقام خداوند و یاد خداوند مافوق زمان و مکان است. نمی‌شود گفت آن مقدّم است یا این مقدّم است. یاد من کن تا یادت کنم. یا چون من یادت کردم توفیق پیدا کردی که یاد من کنی. در آن مقام، زمان و تقدّم زمانی نیست و اینکه فرموده‌اند ذکر او سابق بر ذکر تو است، نه اینکه سابق زمانی، یعنی مقدّم بر ذکر تو است. در معنا اینطور است.

اگر هم منظور، اوّل زمانی باشد، باید خدا را ذکر کنیم تا خدا یاد ما کند، و در جای دیگر قرآن آمده: وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْزُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَسْرَتِي اَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا قَالَ كَذَلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى^۱، کسی که از یاد خدا إعراض کرده، می‌پرسد: چرا مرا کور محشور کردی؟ خداوند می‌فرماید که آیات من در دنیا برای تو آمد؛ فراموشش کردی. بنابراین امروز هم ما تو را فراموش می‌کنیم. خداوند که فراموشی ندارد! در جای دیگر می‌فرماید: مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز کاری کرد که خود را فراموش کنند.^۲ این فراموشی هویت است که

۱. سوره طه، آیات ۱۲۶-۱۲۴.

۲. سوره حشر، آیه ۱۹: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ.

خودش در واقع یک بیماری تلقی می‌شود. این است که یاد نمودن خداوند از انسان و یاد انسان از خداوند، تقدّم و تأخّر زمانی ندارد. مافوق زمان است. خود ذکر در معنا مافوق زمان است.

حضرت صادق می‌فرماید که وقتی ذکر می‌گویی یادت بیاور که خداوند وعده کرده است که در همان وقت همانطور که ذکر او را می‌گویی او هم تو را به یاد می‌آورد و با ذکر او تو به یاد او می‌افتی و این خیلی مهم‌تر و بزرگ‌تر از این است که تو یاد او بکنی. به یاد او باش تا این امر موجب شود که خضوع و خشوع تو به درگاه الهی بیشتر شود و ذکر خودت را هیچ ببینی.

حضرت صادق می‌فرماید ذکر دو نوع است، یک ذکر خالص که با موافقت قلب است؛ یعنی قلب و زبان یا قلب به تنهایی می‌گویند، موافقت قلب یعنی قلب همراه آن ذکر است، چه ذکر به زبان باشد چه ذکر دیگری باشد (ذکر خفی) و همه‌ی ذکرها می‌توانند اینطور باشند. ذکر دیگری هست که در نزد تو ذکر غیر خدا را نفی می‌کند. این ذکر، ذکر صادق یا ذکر حقیقی است که هر چیز دیگر را نفی می‌کند. در مورد ذکر صادق فرموده‌اند که در این ذکر هیچ یادی غیر خدا نیست، فقط وجود خداوند را یاد می‌کند. با تمام وجود به یادش می‌آید که خالقی دارد و در آن حالت هیچی از او نمی‌خواهد. محو در یاد حق می‌شود.

مرحله‌ی پایین‌تری در ذکر حق وجود دارد که شخص هنوز محو نیست. هنوز تتمه‌ی شخصیت و هویتش در راه سلوک وجود دارد. به این معنی که خداوند را به یکی از اسمائش می‌خواند. لغت الله از این جهت اسم اعظم است که حاوی تمام صفات ثبوتیه و سلبیه‌ی خداوند است. یعنی صفاتی که ما برای خداوند قائلیم، چه ثبوتی (مثل اینکه می‌گوییم عادل است، کریم است و سخی است، جبار است، عظیم است و مقتدر) و چه آنهایی که نفی صفت سلبیه‌ای است مثل خداوند شریک ندارد، فرزند ندارد، ابوبین ندارد. اینها صفات نفی است. وقتی می‌گوییم الله، این جامع همه‌ی صفات است و به آن اسم اعظم می‌گویند. به این معنا می‌توانیم بگوییم الله اسم اعظم است ولی به هر جهت اسم است، مسمّا نیست. اسم اعظم وقتی اعظم می‌شود و آن خواص را دارد که بر مسمّای اعظم دلالت کند. مسمّا یکی است ولی در ذهن ما درجات دارد، ولی الله اسم اعظم است. گاهی خداوند را به یکی از صفاتش می‌خوانید. کما اینکه در اخبار وارد است که هر وقت دعایی می‌کنید و از خدا چیزی می‌خواهید، خداوند را به آن صفت خاصّش بخوانید. وقتی از خداوند روزی می‌خواهید، «یا رزّاق» را بخوانید. وقتی از خداوند بر حال خودتان ترخّم می‌خواهید، خداوند را با نام «یا رَحیم» بخوانید. البتّه مانعی ندارد اسامی دیگر را بخوانید، خداوند خودش بر همه چیز مسلّط است، ولی از لحاظ نظم فکری خود انسان، این طریق باید رعایت شود.

مثلاً اگر وقتی روزی می‌خواهید بگویید «یا قهار»، باید بدانید که از صفت قهاری خدا نیست که روزی می‌رساند.

ذکری هم هست که وقتی خدا را به یک صفتی می‌خوانید واقعاً عملتان و فکرتان مطابق با آن صفت باشد. وقتی خداوند را برای روزی می‌خوانید و صبح که بلند می‌شوید می‌روید به کار و کاسبی و از خداوند روزی می‌خواهید، می‌گویید «یا رزاق». پس در این حال خداوند را به صفت رزاقی می‌شناسید و در عمل نیز باید نشان دهید که خداوند را به این صفت می‌خوانید. آن ذکر شما می‌شود. ذکر صارفٌ لك یا صادق این است. چنانکه اگر اهل کسب هستید به خیال اینکه مشتری جلب کنید، در مورد کالا دروغی بگویید یا اگر خریدار پرسید: کدام یک از اینها بهتر است؟ شما به خاطر خودتان آن جنسی را که بیشتر می‌خواهید بفروشید، بگویید این بهتر است، که در این صورت آن ذکر «یا رزاق»تان هم اثر ندارد.

این ذکر هم البته ذکر خداوند است. باز اثر دارد، ارزش دارد، منتها ذکری است که به قولی محو نبوده و کاملاً خالص نیست. یا اینکه وقتی آن ذکر را می‌گویید، وقتی به مغازه یا به کاسبی می‌روید، فکر نکنید این مغازه است که به شما روزی می‌دهد. نه! چون خدا امر کرده کاسبی کنید، به مغازه می‌روید تا بیکار نباشید. به این اعتبار می‌روید ولی روزی را از خدا می‌خواهید.

یک ذکر تکوینی هم هست. ذکر تکوینی، یاد آن پیمان اَلْسِت است که خداوند به حضرت آدم و ذریه‌ی او فرمود: اَلْسِتْ بِرَبِّكُمْ^۱، همه گفتند: بله، قَالُوا بَلَىٰ.^۲ یاد آن پیمان ازلی، جزء خلقت ما است. البته ذکر تکلیفی در مقابل ذکر تکوینی است. ذکر تکلیفی همان عباداتی است که انجام می‌دهیم یا ذکر می‌کنیم که به لسان می‌گوییم. ذکر تکوینی با وجود ما توأم است یعنی از ارکان وجود و هدایت انسانی ماست. اگر فرموده‌اند: فَادْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ، ظاهر عبارت این است که چون اَذْكُرُونِي اول آمده و اَذْكُرْكُمْ بعد، یعنی تو یاد من کن تا من یاد تو بکنم. ولی این برای توجّه ماست.

آیات دیگری هم هست که می‌فرماید: کسی که ذکر رحمان را فراموش کند روز قیامت کور آفریده می‌شود و به خداوند عرض می‌کند چرا من کورم و حال آنکه در دنیا بینا بودم؟ خداوند می‌فرماید: كَذَلِكَ اَنْتَكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى^۳، آیات ما آمد، تو فراموش کردی، امروز هم ما فراموشت می‌کنیم. یعنی آن اَذْكُرْكُمْ را نمی‌کنیم. یادت نمی‌کنیم. نه اینکه خدا فراموش کند چون در خدا فراموشی نیست. باید نفس خود یا دل خود را مشغول بداریم که اگر او را به یاد خدا مشغول نکنیم، او ما را مشغول می‌کند. وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۳. سوره طه، آیه ۱۲۶.

فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ^۱، کسی که از ذکر رحمان برگردد و روی‌گردان شود شیطانی به گردنش می‌آویزیم که همیشه با هم هستند. یعنی دل یا جای رحمان است یا جای شیطان. البته در اینجا خداوند فرموده است، در واقع به ما تخفیف داده است، ذکر زبانی را هم دستور داده تا به آن بهانه شاید کمی ما را ببخشد.

جای دیگر می‌فرماید: اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا^۲، خدا را زیاد یاد کنید. ذکر را زیاد بگویید. یا می‌فرماید وقتی که یادت رفت برگرد، استغفار کن و یاد خدا بیفت. از ما پذیرفته است که ممکن است گاهی اوقات فراموش کنیم. ولی يَعِشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ، را نه! که در مورد کسی است که در کمال آگاهی و شعور، اعراض از ذکر رحمان کند و یاد خدا نکند، ولی اینکه فراموش کند، خداوند ارفاق کرده است.

ذکر، بطور کلی و در اساس سلوک، همانطور که گفتیم، عسای سلوک سالک است، ماشین رونده‌ای که سالک در آن سوار است، ذکر است؛ یاد خداوند است. ذکر، اعمّ از نماز است، نماز هم یک نوع ذکر است. می‌فرماید: وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي^۳ در همان زمانی که حضرت موسی هنوز محو جمال بود، أَنَا الْحَقُّ شَنِيد و محو جواب بود که خداوند در بیاناتش فرمود: فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى^۴، وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي^۱، گوش

۱. سوره زخرف، آیه ۳۶.

۲. سوره آل عمران، آیه ۴۱.

۳. سوره طه، آیه ۱۴: نماز را به پا دار تا ذکر من کنی.

۴. سوره طه، آیه ۱۳.

بده آنچه می‌گوییم، من تو را برای خودم برگزیدم. نماز را به خاطر یاد من بخوان. آیه‌ی دیگر قرآن می‌فرماید: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ^۲، ذکر خدا از آن هم بالاتر است. به همین جهت زن‌ها که در بعضی روزها، حتی نماز نباید بخوانند ولی ذکر را باید بگویند. برای اینکه در همان ایام هم خداوند گفته اینطور، یعنی به صورت نماز، ذکر مرا نگویند. ولی نه خدا، از خدایی افتاده، نه ما از بندگی. نه ما از شمول این آیات و آن دستورات فرار کرده‌ایم. این است که آن ذکر و آن یاد خدا همیشگی است.^۳

در مورد اینکه نوشته‌اید باید همیشه به یاد خدا بود، یاد خدا این نیست که در گوشه‌ای بنشینیم و مدام الله، الله بگوییم و یا بدون اینکه به وظایف خودمان برسیم متوجه ذکر باشیم. یاد خدا و تجلیل از خدا متضمن این است که دستورات او را اجرا کنیم.^۴

خیلی از فقرا، (البته فقرای قدیمی نه) به اینکه فرموده‌اند ذکر تان را به کسی نگویند توجه ندارند و به اهمیت این، پی نبرده‌اند.

۱. سوره طه، آیه ۴۱.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵: نماز، انسان را از زشتی و بدی دور می‌کند.

۳. برگرفته از تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقه، تاریخ‌های ۱۳۸۰/۳/۳۱ و ۱۳۸۰/۴/۲۱ و ۱۳۸۰/۴/۲۸ ه. ش.

۴. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۱۱/۱۳ ه. ش.

البته وقتی خود گفتن ذکر به دیگری صحیح نیست، مسلماً پرسیدن از ذکر کسی هم صحیح نیست. اگر پرسید ذکر چیست، او باید بگوید: به تو چه! فقط جوابش این است. خیلی‌ها به اهمیت این امر توجه ندارند و بالطبع به اهمیت این که نبات تشرّف را فقط به درویش می‌شود داد و خوراند. البته قدری به این دلیل است که خودشان تشرّف و فقر را آنقدر مهم نمی‌دانند و حال آنکه باید در درجه‌ی اول اهمیت باشد.

در مورد ذکر و گفتن و نگفتنش، خود فقرا و مشرّفین باید توجه کنند و در این زمینه کوتاهی نکنند. شاید بعضی افراد در ذهن خودشان این گناه را بیندازند به گردن آن بزرگی که دستشان را گرفته، چه شیخ، چه قطب. نمی‌دانم شاید هم بعضی وقت‌ها حق داشته باشند در این صورت اگر اینگونه باشد قصور از مشایخ است، البته قصوری است برای اینکه باید تذکر بدهند، تقصیر نیست، تقصیر از جانب خود آن فرد است. بعضی‌ها هم که این ایراد را بر ما می‌گیرند. بگیرند، خود این ایراد را بشنوید و دم فرو بندید. خودش هم یکی از امتحانات و هم از مراحل سلوک است. بنابراین فکر نکنید، اینکه بر ما ایراد می‌گیرند یا انتقاد می‌کنند که ذکر چیست که نباید به دیگران گفت. بعد هم می‌بینید به صورت ظاهر، می‌توانید ذکر را بگویید یا نگویید ولی این همان وسوسه‌ای است که طبق آیه‌ی قرآن که می‌فرماید قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ

النَّاسُ^۱، مِنْ شَرِّ الْأَوْسَاسِ الْمُخْتَاسِ الَّذِي يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ^۲، خَنَاسٍ در دل‌های مردم و سوسه می‌کند. و سوسه یعنی همین. گفته‌اند به کسی نگویند، گفته‌اند از کسی نپرسید، یک کسی امانتی به شما داده، تُوذُوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا^۳، امانات را به اهلش برسانید یعنی امانت را باید حفظ کرد، اگر نمی‌خواهید نیابید این امانت را بگیرید. وقتی این امانت را گرفتید ولو یک ورق کاغذ بود این ورق کاغذ را من به شما می‌دهم به خودم برگردانید. دیگر اینکه چه ارزشی دارد یا ندارد، آن را صاحب مال می‌داند. آن کسی که داده. خیلی‌ها هم تخلف کرده‌اند. از این تخلف آنها دشمنان هم استفاده کرده‌اند و می‌کنند و خواهند کرد، اگر خدای نکرده چنین تخلفی باشد این یک ضررش است و ضرر دیگرش آن گمراهی است که ممکن است بعضی‌ها در اثر آن پیدا کنند که گناهِش بر گردن این شخص است. ولی خداوندی که می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً^۴، وقتی او متوجه شد او را می‌بخشد. یعنی فکر کند که بعد از این، چنین خواهم کرد. البتّه یک سیاهی، یک لکه، بر دل می‌افتد، آن لکه را باید با ادامه‌ی توجه به همان ذکر حل کرد.^۵

۱. سوره ناس، آیه ۱.
 ۲. سوره ناس، آیات ۴-۵.
 ۳. سوره نساء، آیه ۵۸.
 ۴. سوره زمر، آیه ۵۳.
 ۵. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۵/۲۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی).

در مسائل معنوی، گفته‌اند ذکر را به هیچکس نگویند. البته استنباط‌های مختلف از این دستور می‌شود. بعضی‌ها این توجّه را ندارند. مثلاً من خیلی وقت پیش از یکی از فقرا یکی دو بار پرسیدم: ذکر چیست؟ این، منِ منی کرد و گفت آخر به من گفته‌اند به هیچکس نگو. راست هم می‌گوید. در دل، تحسینش کردم. ولی به او حالی کردم که اینکه گفته‌اند نگو، جریانش اینطوری است. بالعکس، چند روز پیش یکی گفته بود: ذکر را فراموش کرده‌ام. البته یک شخص طبیعی، وّالّا ممکن است بیماری داشته باشد. حتی خود من، گاهی شده، چیزهای خیلی لازمی را فراموش کرده‌ام. برای مثال یادم رفته که ناهار خوردم یا نه؟ گاهی چنین چیزهایی اتفاق می‌افتد. شاید هم، این مفید است، از این نظر که به شخص حالی می‌کند که این تو نیستی که می‌فهمی و حساب می‌کنی. هر لحظه، یک قدرتی را خداوند به تو می‌دهد که این کار را بکنی و اگر یک لحظه این قدرت را ندهد، نمی‌توانی بکنی. به هر جهت، گاهی فراموش می‌کنیم. البته، بعضی‌ها (آن بسته به تشخیص است) یک کسالتی، واقعه‌ای حادث شده، که ذکرش یادش رفته است. یا از اوّل، طرز توّسل به این ذکر را درست متوجّه نشده است. یکی دوبار هم شده که به کسانی گفتم که شما لایق آن ذکر نبودید، که یادتان رفته است. بنابراین باید منتظر بمانی، اگر لیاقت پیدا کردی، دومرتبه یادت خواهد آمد. اگر نه، یادت نخواهد آمد.

البته خودِ ذکر، همانطور که گفتیم، محرمانه نیست، همه‌ی شما قرآن می‌خوانید، دعاها را می‌خوانید، می‌بینید که ذکر خداوند هم بطور اعم و هم ذکری که دارید در آن هست. ولی، این مثل عصای ذی‌قیمتی است که به شما می‌دهند. البته وقتی نشسته‌اید، به آن عصا کاری ندارید. ولی آن عصا با چوبدستی‌هایی که چوپان‌ها دارند، با عصایی که یکی دیگر دارد، فرقی ندارد. ولی وقتی می‌روید، این عصا به دردتان می‌خورد. این عصا را اگر به دیگری بدهید، یا او قدّش، بلندتر از این است، یا کوتاه‌تر است. به هر جهت، این عصا به او نمی‌خورد. هم عصا و هم پایش از بین می‌رود. البته خداوند در همه حال اگر از خطا توبه کنند، معذرت بخواهند، آن خطا را می‌بخشد. ولی عصایی که شکست، اگر هم بازخواست نکند که چرا شکستی؟ دیگر آن عصا، برایش عصا نمی‌شود. مگر اینکه، همان کسی که عصا را داده، چسب بزند. عصا را بچسباند. این است که در مورد ذکر، خیلی دقّت کنید.^۱

برادران من؛ دل‌گنجینه‌ی خدایی و جایگاه ریزش رحمت الهی است و مرکز کشور تن، دل است که همیشه بین وسواس شیطان و تلقین ملک است. باید مراقب دل بود که آنچه بر دل غالب بود، اعضا و قوا زیر فرمان اوست و چون

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۴ ه. ش.

بستگی دنیا دام جان و مایه هر خطاست دل را باید به دستور،
 متوجه غیب نمود و از غیب خود رو به غیب مطلق آورد که
 پراکندگی خیال و وساوس رفع و هموم یکی گردد و نفس
 پاکیزه شود و اخلاق نکوهیده که زائیده دوستی دنیاست برود
 و به جای آن اخلاق پسندیده آید و متدرجاً انس به یاد خدا
 افزودن گردد تا دری که خداوند گشوده، باز و دل، جایگاه
 یار شود.^۱

ذکر، ستون اساسی عرفان است. در قرآن شاید بعد از کلمه
 «الله»، یکی از لغاتی که بیش از همه به کار برده شده ذکر و مشتقات
 آن است، کلماتی مثل تذکر، تَذکروا، ذِکری، متذکرین که در قرآن بسیار
 آمده. ذکر از لحاظ لغوی به معنای یاد است یاد کسی یا چیزی کردن و
 به همین دلیل است که ذکر همیشه با یک مضاف‌الیه می‌آید. مثلاً در
 عرف عامه می‌گویند: ذکر خیر شما. یا در قرآن می‌فرماید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ کَهِیصَ ذِکْرٍ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْنٌ زَکْرِيَّا اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً حَقِيًّا.^۲ ذکر،
 معانی لغوی متعددی در قرآن دارد که تمام آن معانی به هم نزدیکند و
 همه مأخوذ از معنای یاد هستند. مثل: وَادْکُرْ فِي الْکِتَابِ اِبْرَاهِيمَ، وَادْکُرْ
 فِي الْکِتَابِ مُوسَى.^۳ خداوند می‌گوید در این کتاب یادی از ابراهیم و

۱. پندصالح، صص ۲۶-۲۴.

۲. سوره مریم، آیات ۳-۱.

۳. سوره مریم، آیات ۴۱ و ۵۱.

موسی و دیگر پیغمبران کن. در دنباله‌ی آن هم دلیل این یاد کردن را بیان می‌فرماید. در جایی می‌گوید: **إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ** ^۱ آنها را خالص کردیم برای یاد آخرت. می‌فرماید «ما» آنها را خالص کردیم، یعنی آنها «مُخْلِص» شدند. مُخْلِص غیر از مُخْلِص است. مُخْلِص یعنی کسی که اخلاص دارد. ولی مُخْلِص کسی است که خداوند او را برای خودش پاک و خالص کرده است. به همین دلیل خداوند می‌گوید از آنها یاد کن.

معنای دیگری که برای ذکر استفاده شده در آیه‌ی **إِنَّا لَنُحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** ^۲ است. ما ذکر را فرستادیم و ما خودمان حافظ آن هستیم. ظاهراً در اینجا ذکر به معنای قرآن به کار برده شده است، ولی منظور این است که راه به سوی خودمان (دین اسلام) را فرستادیم و خودمان هم حافظش هستیم. علاوه بر این در آیات دیگری نیز ذکر به معنای قرآن به کار رفته مثلاً در سوره‌ی انبیاء پس از اینکه می‌فرماید ما برای موسی و هارون، فرقان و نور و ذکر را فرستادیم، سپس درباره‌ی قرآن می‌گوید: **وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ** ^۳، این ذکر مبارک را نیز فرستادیم و در جایی دیگر می‌فرماید: **كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ** ^۴، این کتاب مبارکی است که

۱. سوره ص، آیه ۴۶.

۲. سوره حجر، آیه ۹.

۳. سوره انبیاء، آیه ۵۰.

۴. سوره ص، آیه ۲۹.

برای تو فرستادیم. یعنی آن ذکرها را فرستادیم، این را هم فرستادیم.

البته لغت ذکر اشتقاقاً دیگری هم در قرآن دارد، ولی می‌توان گفت که تقریباً همه‌ی آنها از نظر معنایی مترادف هستند، مثلاً تذکر از ریشه‌ی ذکر به معنای یادآوری کردن است، چنانکه خداوند به موسی علیه السلام می‌فرماید: **وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ**، ایام‌الله را به آنان یادآوری کن.

اینها معانی متعدد لغت ذکر بود. اما در عرف عرفا و در مسائل عرفانی اگر مطلق لغت «ذکر» استفاده شود، منحصرأً معنای یاد خدا را می‌دهد. چنانکه در ادبیات فارسی و متون عربی هم مجرد لغت ذکر بدون داشتن کلمه‌ای کم و زیاد و بدون اضافه به کلمه‌ای دیگر برای یاد خدا به کار می‌رود، لذا اگر ذکر در معنای غیر از خدا استفاده شده باشد، ما حتماً منتظر کلمه‌ی (مضاف‌الیه) بعد از ذکر خواهیم بود.

البته ذکر خفی بر ذکر جلی ارجحیت دارد. ذکر جلی همین اوراد و دعاهایی است که می‌خوانیم. بعضی آیات قرآن و اخبار و احادیث وارده هم بر ذکر خفی تکیه دارد؛ مثلاً در حدیث قدسی از قول خداوند می‌فرماید: **من را در دل یاد کن تا من تو را در ملاً و به صورت علنی یاد کنم.**^۲ یا درباره‌ی زکریای نبی در قرآن می‌فرماید: **ذَكَرَ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدًا زَكِرِيًّا**^۳، ذکر رحمت پروردگارت به زکریا. **إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً**

۱. سوره ابراهیم، آیه ۵.

۲. کافی، شیخ کلینی، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۰۱: **قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ ذَكَرَنِي سِرًّا ذَكَرْتُهُ عَلَانِيَةً.**

۳. سوره مریم، آیه ۲.

خَفِيًّا وقتی خدا را صدا زد، ندا کرد؛ نِدَاءٌ خَفِيًّا، یعنی با صدای بلند خدا را صدا نزد، بلکه در دلش به صورت خفی و پنهان خدا را صدا کرد، این ذکرى که به صورت خفی باشد، اثرش بیشتر است برای اینکه هر عبارتی که آشکارا بیان شود، خطراتی دارد یک خطر آن احتمال تظاهر و عوام‌فریبی است و خطر دیگرش این است که در ذکر آشکار، ممکن است انسان به دلیل اینکه در طول روز حواسش پرت می‌شود، آن ذکر را رها کند و به همین دلیل است که برخی برای اینکه حواسشان پرت نشود در گوشه‌ای به ذکر مشغول می‌شوند.

حضرت صادق علیه السلام در توصیف پدرشان حضرت باقر علیه السلام

می‌فرمایند که پدرم همیشه ذکر می‌گفت (البته ما به اشتباه می‌گوییم همیشه ذکر می‌گفت، اینگونه گفتن برای این است که مردم بفهمند و آلاً ذکر فقط به گفتن نیست یعنی همیشه با ذکر بود) راه می‌رفت، ذکر داشت، نماز می‌خواند ذکر داشت، غذا می‌خورد ذکر می‌گفت و هیچ چیز او را از ذکر باز نمی‌داشت. حال این چگونه ذکرى است که وقت غذا خوردن هم، حضرت ذکر می‌گفت؟ وقت خوابیدن هم ذکر می‌گفت؟ این ذکر لسانی نبود که ما بشنویم، زیرا در روایت آمده حضرت وقتی که در خواب هم بودند، ذکر می‌گفتند، زیرا انسان وقتی در خواب است که زبانش نمی‌تواند حرکت کند و ذکر بگوید، پس این ذکر، ذکر

قلبی است که در عرفان هم می‌گوییم اگر در اوّل خواب با یاد خدا (که حالا اسمش را ذکر یا هر چیز دیگری بگذارید) بخوابید، خوابتان هم به منزله‌ی بیداری است و دنباله‌ی همان ذکر حساب می‌شود که در علم روانکاوای امروز هم تا حدی به صحت این قول رسیده‌اند. پس آن ذکرِی که به قول حضرت صادق علیه السلام، امام باقر علیه السلام همیشه در ذکر بودند، ذکر قلبی است نه این ذکر لسانی. یعنی همان ذکرِی است که در قرآن می‌فرماید: **وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ**^۱، ذکر خدا اکبر از همه چیز است.

دلیل دیگری که می‌توان پی برد که آن ذکرِی که حضرت باقر علیه السلام به آن می‌پرداختند، ذکر قلبی است، این است که از قول حضرت صادق علیه السلام نقل شده که من نماز مستحبی بسیار می‌خواندم. یک‌بار پدرم، حضرت باقر علیه السلام رد شدند و فرمودند اینقدر نماز نخوان، اینقدر عبادت نکن. آیا می‌توان گفت (العیاذ باللّٰه) حضرت باقر علیه السلام، حضرت صادق علیه السلام را از یاد خدا منع می‌کنند؟ نه! حضرت باقر علیه السلام می‌خواستند بفهمانند که به **لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ** بپرداز. یعنی نمازهایی را که مکلف هستی، بخوان ولی مابقی روز را به ذکر اکبر بپرداز.

در عرفان و درویشی هم با ذکر قلبی، جانمان را با یاد خدا آمیخته می‌کنیم. یعنی همان قدری که جان داریم، همان قدر که نفس

می کشیم، راه می روییم، حیات داریم، وجودمان با ذکر خدا همراه باشد و بدون اینکه خودمان بفهمیم همیشه با یاد خدا باشیم.^۱ ذکر جلی یعنی خواندن دعا، خواندن قرآن، خواندن اوراد و نمازی که داده شده و اگر آنها را با توجه به معنی بخوانیم، این هم خودش ذکر است.

در ادامه‌ی پندصالح می فرمایند یاد خدا «اخلاق را پاکیزه و اعمال را پسندیده گرداند.» وقتی به یاد خدا باشیم مسلماً اخلاق اجتماعی، یعنی برخورد با دیگران و اخلاق شخصی ما، پسندیده می شود. خداوند فرموده است که *الْحَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ*^۲، این مردم، این مخلوق، نان خور من هستند، عیال من و عضو خانواده‌ی من هستند. اگر کسی رئیس خانوار را دوست داشته باشد، به یاد رئیس خانوار باشد، مسلماً با افراد خانواده‌اش مهربان است و به آنها حسن خلق نشان می دهد. پس یاد خدا با توجه به این معنا موجب می شود که شخص برخوردش با دیگران و خلقیانش ملایم و خوب باشد.

یاد خدا «اعمال را پسندیده گرداند» به این معنی که اگر کسی زیاد یاد خدا بکند چون می داند خدا بر همه چیز و در همه حال ناظر اوست، هر کاری که بخواهد انجام دهد، احساس می کند که در محضر الهی است و چشمی او را می بیند. می فهمد که خداوند او را نگاه می کند و می بیند. این احساس و ادراک، اعمال را پسندیده می کند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۹۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۰۷.

حالا منظور این است که در یاد خدا و اینکه خدا هم یاد ما کند تقدّم و تأخّر معنا ندارد. همان یاد خدا، علامت این است که خدا هم یاد ما کرده است. توفیق ذکر هم از ناحیه‌ی خداست. ولی چون ما هنوز به این مرحله نرسیده‌ایم که احساس کنیم توفیقی هم اگر در عبادت و خدمت داریم از ناحیه‌ی خداست، اذکُرونی (مرا یاد کنید) را بر اذکُکر (من شما را یاد می‌کنم) مقدّم می‌شماریم.

یاد خدا بالاخره انسان را «از آن هستی موهوم می‌رهاند و به هستی واقعی می‌رساند». هستی موهوم، در هنگامی است که آنانیّت یعنی خودبینی هست. یاد خدا انسان را از آنانیّت خلاص می‌کند؛ به این معنی که اگر کسی یاد خدا کند، به یاد خدا باشد، ذکر او را بگوید، تدریجاً عظمت خدا و یاد خدا بر تمام وجود او مسلط می‌شود. وقتی مسلط شد، دیگر چیزی از آنانیّت او نمی‌ماند. اگر لحظاتی هم حال خودبینی داشت، وقتی به خودش نگاه کند، می‌بیند خودش چیزی نیست. این هستی‌ای که دارد موهوم است. از کجا آمده، چطور آمده، چطور هست، کجا خواهد رفت؟ همه‌ی کسانی که یک وقتی بودند، حالا رفتند و الان فقط خیالی از آنها در ذهن ما وجود دارد و الا زندگی دنیایی که ندارند. ما هم همینطور هستیم.

عمر انسان، یک روزی تمام می‌شود، ظاهراً الان هستی‌ای داریم که با مرگ از بین می‌رود. این هستی موهوم است. ولی حقیقتاً

هستی از بین نمی‌رود. وقتی یاد خدا همیشگی باشد، این یاد، انسان را از آن هستی موهوم و تعلّقاتی که به واسطه‌ی این زندگی پیدا کرده، رها می‌کند. برای اینکه وقتی یاد خدا کرد، یاد این می‌کند که «من مَلَك بودم و فردوس برین جایم بود». این تفکّر انسان را از آن زندگی موهوم رها می‌کند و به یک هستی ابدی متصل می‌کند.

پس اصولاً انسان باید همیشه به یاد خدا باشد. خداوند دربارهی نمازگزاران می‌فرماید: **الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ**.^۱ آنها کسانی هستند که دائم در نمازند. اما می‌فرمایند در چهار مورد تأکید بسیار شده که خدا را یاد کنیم؛ این موارد مستند به آیات قرآن و اخباری است که از ائمه علیهم‌السلام رسیده است. این چهار مورد در هنگام «غذا خوردن» و برای زن و شوهرها موقع «نزدیکی» و مقاربت است که نطفه‌ای منعقد می‌شود و فرزند به دنیا می‌آید. دو موقع دیگر هنگام خوابیدن و بیداری است.

در موقع غذا خوردن در قرآن فرموده: **وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ**^۲ و **فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ**،^۳ از چیزی که نام خدا بر آن برده نشده نخورید و از چیزی که نام خدا بر آن برده شده بخورید؛ هم مثبتش را و هم منفی‌اش را آورده است.

۱. سوره معارج، آیه ۲۳.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۱.

۳. سوره انعام، آیه ۱۱۸.

ما هم وقتی ذکر می‌گوییم، می‌خواهیم به یک هدفی برسیم، پس وسیله می‌خواهیم، وسیله‌ی ما هم این بدن یعنی فکر و جسم ماست. این فکر هم از غذاهایی که خدا داده تغذیه می‌کند. حالا آنچه که در وجود و ماهیت این غذا است، در ماهیت فکر ما هم مؤثر است. اگر غذا از چیزهایی باشد که خداوند نهی کرده، همگام و مقارن با غذا خوردن، یاد خدا از ذهن ما می‌رود و غفلت حاصل می‌شود. این است که فرمودند هر غذایی می‌خورید، غیر از حلال و حرام بودن که به جای خود است، در اول غذا به یاد خدا باشید. گذشته از آنکه همیشه باید به یاد خدا باشید، توجه بکنید خداوند که ما را آفریده، دستور ذکر داده و گفته است از بدنت هم باید مراقبت کنی که بتوانی ذکر بگویی. بنابراین ما موظفیم بدن را هم نگاه‌داریم. همانطور که در نماز به یاد خدا هستیم، اینجا در هنگام غذا خوردن در یک درجه پایین‌تر باید سعی کنیم به یاد خدا باشیم.

دوم، موقع مقاربت است. خداوند برای انسان‌ها و تقریباً برای تمام جانداران دو وظیفه بر اساس دو گزینه تعیین کرده است: یکی اینکه خودش را به طریق شرعی و صحیح نگاه‌دارد. یعنی غذا بخورد و خود را سلامت نگاه‌دارد... دیگر اینکه چون رفتنی است و بالاخره این بدن از بین می‌رود؛ خدا نمی‌خواهد با از بین رفتن این بدن آن روح هم از این دنیا برود. از اینرو می‌خواهد انسان یکی را از نوع خود فراهم کند.

در موقع «انعقاد نطفه» باید بیشتر به یاد خدا بود. ما وظیفه داریم در ایام زندگی یاد خدا باشیم، تا فرزند ما هم، مثل خود ما چنین باشد. البته خود ایده‌ال، نه همین خودی که غالباً هستیم و از شیطنت کم نمی‌آوریم. ولی خود ایده‌ال یعنی خودی که محو در جمال حق باشد، این خود باید به یاد خدا باشد که اولادی هم که به وجود می‌آید، بنده‌ی صالح خدا باشد.

آن لحظه‌ای که زن و مرد به هم نزدیک می‌شوند. آنوقت اگر طرفین به یاد خدا باشند، شیطان فرار می‌کند. خداوند که به شیطان می‌فرماید بر بندگان خاص و مُخْلِص من تسلط نداری منظورش بندگان است که همیشه به یاد او هستند. در موقع مقاربت هم اگر این نکته رعایت بشود و به یاد خدا باشیم، مسلماً شیطان شرکت نخواهد داشت. وقتی که شیطان شرکت نداشت، رحمان، یعنی قشون رحمان، مَلک، شرکت دارند. مثلاً عمل زنا آن‌چنان زشت است که اینقدر مجازات برایش تعیین شده، در حالی که این نزدیکی اگر بین یک زن و شوهر شرعی واقع شود خیلی هم مستحسن است، ثواب هم دارد. ولی اگر غیر از این باشد زشت است. در این حالت شرعی مَلک کمک می‌کند و شرکت دارد، در آن حالت شیطان شرکت دارد.

در اینجا هم، لاقلاً برای رعایت حال طفلی که احیاناً به وجود خواهد آمد، باید به یاد خدا باشند. دلیل بسیاری از کسالت‌های

مادرزادی یا کسالت‌هایی که در اوّل کودکی و در شیرخوارگی ایجاد می‌شود، به واسطه‌ی این است که این قسمت رعایت نشده است، مگر اینکه خدای نکرده طبق نظر زیست‌شناسان نقصی در طرفین باشد. و الاّ این قسمت هم اگر رعایت شود، اولاد حتماً سالم است.

البته غیر از این، در اخبار هم به زمان‌ها و مواقعی اشاره شده است که به زن و شوهرها توصیه کرده‌اند که در آن مواقع نزدیکی نکنند. برای اینکه چه بسا طفلی که به دنیا می‌آید نقصی خواهد داشت؛ مثلاً شب عید فطر، شب عید غدیر، موقع زلزله، موقع طوفان و مواقع مختلف دیگر که ذکر شده است و برای هر کدام هم گفته‌اند که مثلاً اگر این شب نطفه‌ی طفلی منعقد شود این نقص را خواهد داشت. این است که والدین باید در این باره فکر کنند. غالب اطفال و فرزندان که یک نقیصه مادرزادی دارند، از نادانی والدین است که نمی‌دانستند چه باید بکنند.

مورد سوّم که باید بیشتر به یاد خدا باشیم، موقع خوابیدن است. یعنی وقتی که خود ما می‌خواهیم از این دنیا و از این خستگی که ما را گرفته، رها بشویم و می‌خواهیم به دنیای دیگری برویم؛ دنیای بی‌خبری. در موقع خوابیدن هم دستوراتی داده شده که باید حتماً انجام دهیم. آیه‌ی قرآن در مورد مؤمنین می‌فرماید: **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا**

وَقُوداً وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ^۱، کسانی هستند که یاد خدا می‌کنند چه ایستاده باشند چه نشسته و چه خوابیده بر پهلوهایشان (عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ). البته خوابیده به معنای معمولی هم می‌تواند باشد.

از لحاظ روانشناسی، روانکاوی، مشکل است حدّ دقیقی بین خواب و بیداری پیدا کرد. غالباً همان اول که می‌خوابیم مدّتی فکر می‌کنیم بیداریم در حالی که در خوابیم. در این موقع اگر به یاد خدا باشیم، دنباله‌ی همان یاد، در خواب هم همراه با ماست. خواب‌مان هم به یاد خداست و آنچه در آنجا یاد می‌گیریم (به اصطلاح می‌بینیم) با یاد خدا توأم است و گاه تبدیل به رؤیا می‌شود. امروزه روان‌شناسان در مورد تلقین (چه تلقین به نفس چه تلقین به دیگری) می‌گویند از مواقعی که تلقین خیلی مؤثر است، اول خواب است و حتی اخیراً در اخبار دیدم برای اینکه مثلاً یک زبان خارجی یاد بگیرند یا وقتی درس می‌خوانند بهتر یاد بگیرند، در ضبط صوتی، دروس را با صدای ملایم ضبط می‌کنند و موقع خواب می‌گذارند. شخص خواب است ولی این صداها به گوشش می‌رسد. این موجب می‌شود که تمام مدّت خواب حالت یادگیری را داشته باشد. حالا چرا خود ما که هم آن دستگاه ضبط صوت را داریم و هم دستگاه شنیدنش را، برای خودمان این کار را نکنیم؟ وقتی به یاد خدا بخوابیم در خواب هم آن ذکر ادامه

پیدا می‌کند.

موقع چهارم که اینجا ذکر فرمودند هنگام بیدار شدن از خواب است. در موقع بیدار شدن، اول بیداری، چون از عالم غیبی که خودمان به آنجا رفتیم، به همین عالمی برمی‌گردیم که زندگی داریم، باید در واقع به خودمان اعلام کنیم که به قواعد این زندگی دنیایی تسلیم هستیم و از آن اطاعت می‌کنیم، یکی از قواعد عمده‌ی این زندگی این است که باید هدایت پیدا کنیم. *فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ*^۱، از جانب من برای شما هدایت فرستاده می‌شود، اگر کسی از هدایت من پیروی کند. این هدایت هم، از لحاظ ما شیعیان در اسلام و قرآن است که مظهرش چهارده معصومند. به این دلیل باید در اول بیداری به انوار این چهارده معصوم توسّل کنیم در اورادی که داده می‌شود، همه‌ی این نکات در آن رعایت شده است.

در قرآن سوره‌ی سجده فرموده: *تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا*^۲، پهلویشان را از رختخواب بر می‌کنند و با ترس و امید به یاد خدا هستند. خوشبختانه ما فقرا موظفیم که در این دو موقع خواب و بیداری بیشتر به یاد خدا باشیم. البته در سایر مواقع هم باید به یاد خدا باشیم. ذکر هم که اینجا فرمودند (چه ذکر قلبی یا ذکر زبانی باشد) هر دستوری که داشته باشیم به همان باید رفتار کنیم. هنگام

۱. سوره بقره، آیه ۳۸.

۲. سوره سجده، آیه ۱۶.

بیداری، موقع خوابیدن، به همان نحوی که گفته‌اند باید یاد خدا کنیم. البته اگر فاصله‌ای هم تا به خواب رفتن بود باید توجه به ذکر قلبی کرد تا به خواب برویم.

پس انواع یاد خدا بطور کلی: ذکر خفی، ذکر جلی یا ذکر دل و ذکر زبان است. ولی ذکر منحصر به دل و زبان نیست. چشم هم ذکر می‌گوید. اگر به هر چه نگاه می‌کند صنع خدا را ببیند و یاد خدا بکند، این ذکر چشم است. ذکر گوش این است که هر آوازی مثل صدای بلبل، صدای رودخانه را که بشنود، یاد عظمت خدا کند، این خودش ذکر است. ولی عمده‌ترین ذکر در این انواع، ذکر خفی و ذکر جلی یا ذکر قلبی و ذکر زبانی است.^۱



ذکر قلبی و ذکر خفی اول ناراحتی دارد؛ یعنی با اختیار و دقت باید انجام داد. به تدریج دل با ذکر خفی انس می‌گیرد؛ یعنی همیشه به یاد خداست. مولوی می‌گوید: «ذکر و فکر اختیاری دوزخ است»^۲؛ یعنی چون به اختیار و دقت انجام می‌شود زحمت دارد، مثل دوزخ است، ولی از این دوزخ باید رد شویم تا به *أَنْسْنَا بِالذِّكْرِ الْحَقِّيِّ* برسیم که آنجا جنت است. شاید یکی از تعبیرات و مفاهیم آیه‌ی *وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ*

۱. برگرفته از شرح پندصالح در جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره اول تاریخ‌های ۱۳۷۶/۴/۲۶ و ۱۳۷۶/۵/۲ ه. ش. و دوره دوم تاریخ‌های ۱۳۸۶/۱۱/۱۱ و ۱۳۸۶/۱۱/۲۵ ه. ش.

۲. *مثنوی معنوی*، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر ششم، بیت ۲۲۶.

عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا^۱ این باشد. می‌فرماید هیچ‌یک از شما نیست جز اینکه وارد دوزخ می‌شوید، سپس ما متقین را نجات می‌دهیم. بعد از نزول این آیه از حضرت پرسیدند، شما هم همین‌طور؟ فرمودند: بله. (حالا با تفسیر و توضیح آن کاری نداریم.) این هم شاید یکی از مراحل ذکر خفی باشد که شروع ذکر خفی، اختیاری است یعنی باید با اختیار و اراده انجام شود که دوزخ است و زحمت دارد ولی به تدریج برای متقین، یعنی ذاکرین، راحت می‌شود. یا در جای دیگر وقتی که می‌فرماید: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ، نماز انسان را از بدی و زشتی نهی می‌کند، در ادامه آمده: وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ^۲، ذکر خدا از آن هم (یعنی از آن نماز) بالاتر است. اینجا این «صلاة» به معنی نماز معمولی است. اگر منظور از ذکر خدا که بالاتر از نماز است همین ذکر زبانی بود که خود نماز هم ذکر زبانی است و دیگر بالاتر از نماز، معنی ندارد. این ذکر، ذکرى است که همیشه با انسان است و او را مصداق الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ^۳، کسانی که دائم در نمازند، می‌کند.

از حضرت صادق علیه السلام است که خداوند فرمود: هر که مرا در نهان یاد کند، من او را آشکارا یاد می‌کنم.^۴ اینکه خداوند خطاب به

۱. سوره مریم، آیات ۷۱ و ۷۲.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

۳. سوره معارج، آیه ۲۳.

۴. کافی، ج ۲، ص ۵۰۱: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَنْ ذَكَرَنِي سِرًّا ذَكَرْتُهُ عَلَانِيَةً.

عیسی علیه السلام فرمود: مرا در خاطر خود یاد کن تا من هم تو را در خاطر خود یاد کنم^۱، همان فَأَذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ^۲ است؛ یاد من بکنید، یاد شما می‌کنم.

تمام اینها نشان‌دهنده‌ی این است که ذکر خفی بالاتر از ذکر جلی است، ذکر جلی به جای خود نیکو است. تسبیحات اربعه که در نماز می‌خوانیم یا تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام را که پس از هر نماز می‌خوانیم، همه ذکر زبانی است و درست است ولی ذکر خفی بالاتر از اینهاست. با این ذکر باید متوجه فکر هم بود. تعریف عمومی که از فکر کردند این است که فکر یعنی سیر از امر ظاهر و بدیهی، به امری که ظاهر نیست. این معنای عام فکر است. این فکر در زندگی معمولی ما نیز هست. همه‌ی کارهایی را که می‌کنیم با یک تفکری انجام می‌دهیم و به نتیجه‌اش هم فکر می‌کنیم. در زندگی خارجی اگر به زمین و زمان و گردش این چرخ و فلک آسمان و نظمی که در آن است فکر کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که یک گرداننده‌ای هست، این معنای کلی فکر است.

در قرآن هم در بسیاری جاها از فکر، یاد شده است. چنانکه می‌فرماید: أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. این عبارات که در قرآن ذکر شده، در واقع همین معنای تفکر را می‌دهد. فکر انسان مثل سلسله

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۰۲: قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِعِيسَى يَا عِيسَى أَذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ أَذْكَرُكَ فِي نَفْسِي.
۲. سوره بقره، آیه ۱۵۲.

نخی، مانند رشته‌ای است، اگر خودتان آن را به دست نگیرید از دستتان در می‌رود و آن شما را در دست می‌گیرد. افکار و وساوس شیطانی همیشه دنبال هم می‌آید، به همان نحو که فرزندان شیطان، اعوان و یاران او، به دنبال رئیس‌شان که خود ابلیس بود، از بهشت بیرون شدند. این داستان به رمز و اشاره است، یعنی وقتی یک فکر نادرست یا وسواسی آمد، دنباله‌اش همینطور کشانده می‌شود.

بنابراین باید در همه‌ی مواردی که خداوند در قرآن فرموده است، تفکر کنید. اصولاً مسائل مربوط به عبادات و شرایط سلوک همه به هم مربوط است. همین که فرمودند حتماً هر روز صبح قسمتی از قرآن خوانده شود برای این است که مایه‌ی تفکر انسان شود. در جاهای دیگر قرآن، فکر کردن به این صورت نیز آمده: أَفَلَا يَنْظُرُونَ، چنانکه می‌فرماید: أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، یعنی نگاه نمی‌کنید و فکر نمی‌کنید که چطور این موجود (شتر) خلق شده است؟ معنای عرفانی فکر که در مقابل ذکر است، این است که با تفکر، از ظواهر به معانی ذکر قلبی برسیم. برای این است که سالکان با توجه به این ذکر، کم‌کم احساس کنند که خداوند در دلشان جای دارد.

در اینجا در مورد مسأله‌ی صورت فکریّه زیاد بحث می‌شود و این از مواردی است که اگر به آن توجه نکنند، هر دو طرف افراط

و تفریطش مورد اشکال زیاد قرار می‌گیرد؛ فهم این مسأله به یک قاعده‌ی کلی روانشناسی بستگی دارد که به آن تداعی معانی می‌گویند. تداعی معانی یعنی یک معنایی، معنای دیگری را در ذهن بخواند. فرض کنید هر وقت گفته می‌شود فروردین فوراً در خاطرتان عید نوروز، سیزده نوروز، ماه اول سال تداعی می‌شود. برای اینکه همه‌ی این معانی به هم وصل هستند و یکدیگر را می‌خوانند. یا اینکه وقتی از دوستی هدیه‌ای دریافت کرده‌اید، مثل تسیحی یا انگشتی یا کتابی، هر وقت به آن هدیه نگاه می‌کنید و با آن تماس حاصل می‌کنید، بدون اینکه خودتان بخواهید، ذهنتان او را هم در فکر احضار می‌کند، یعنی به یاد آن دوست می‌افتید. علت اینکه انسان چیزهای یادگاری را دوست دارد و نگه می‌دارد، این است که غیر از خود یادگاری، یادآور امر دیگری است که آن هم در نظر ما عزیز است. شاید علت اینکه استحباب شرعی است که وقتی به مکه مشرف شدید، در برگشتن حتماً برای نزدیکانتان سوغاتی مختصری هم که شده، مثلاً یک تسیح بیاورید، این است که آن شخص هر وقت تسیح را نگاه می‌کند، بی‌اختیار یاد شما و حج و مکه می‌افتد و این یادآوری، یادآوری مهرآمیزی است، با مهر و محبت توأم است، و به این طریق راه به سوی ایمان و اعتقاد قلبی برای او، صاف‌تر می‌شود.

به همین حساب می‌گویند وقتی کسی به فقر مشرف شد، ایمان

آورد، و نزد یکی از بزرگان، مشایخ عرفان ذکر می‌گرفت، هر وقت آن ذکر را می‌گوید و به آن ذکر توجه می‌کند، بی‌اختیار یاد پیرش در نظرش مجسم می‌شود؛ این یادآوری به اختیار نیست. آنهایی که انتقاد می‌کنند و حتی شاید بعضی فقرا هم اشتهاً در مورد ذکر می‌گویند که اینها صورت پیر را در نظر می‌گیرند. این قبیل قواعد روانشناسی بطور خودکار بر بشر حاکم است. سالک بطور خودکار یاد شیخ خود می‌افتد و صورت او در نظرش مجسم می‌شود، نه اینکه او را در نظر بیاورد. در واقع تصویری که ممکن است برای او به هر اندازه مجسم شود (یا مجسم هم نشود) این است که یاد او می‌آید که شیخ این ذکر را به من داده است و در واقع مثل اینکه در حضور شیخ ذکر می‌گوید و شیخ را شاهد می‌گیرد، تصویر شیخ را شاهد می‌گیرد که من دارم ذکر می‌گویم. البته این حالتی است که برای همه هم ایجاد نمی‌شود. نباید به زور این کار را کرد، نباید کسی بطور ارادی این کار را انجام دهد و این صورت را مجسم کند، این درست نیست و غلط است. در درویشی این صورت را اصطلاحاً صورت فکریه می‌گویند.

به این دلیل هم می‌گوییم «ذکر دوام و فکر مدام» که ذکر منفصل است و عدد دارد، ۱۰۰ بار، ۲۰۰ بار، ۳۰۰ بار، ولی فکر عدد ندارد، تفکر مثل یک رشته‌ای به هم متصل است.^۱

۱. برگرفته از شرح پندصالح در جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره اول تاریخ ۱۳۷۶/۵/۹ ه.ش. و دوره دوم تاریخ ۱۳۸۶/۱۲/۲ ه.ش.

صورت فکریه و مصافحه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

فهم مُصافحه برمی‌گردد به این قاعده در روانشناسی که می‌گویند: «تداعی معانی». در این مورد می‌توان مظهر شهرها را مثال زد، مثل برج میدان آزادی در تهران. وقتی مثلاً یک آمریکایی برای گردش به تهران می‌آید و برمی‌گردد، بعداً تا اسم تهران را می‌برند، خودبه‌خود برج میدان آزادی یادش می‌آید. یا تا می‌گویند بُرج میلاد، خودبه‌خود تهران یادش می‌آید. در خودِ بایگانی مغز ما، اینها، این دو معنا، پهلوی هم گذاشته شده است. تهران یک معنایی دارد. این بُرج هم، یک معنایی دارد. اینها را پهلوی هم گذاشته‌اند. اگر زیاد تکرار بشود، اینها به هم می‌چسبند. یعنی به محض اینکه شما گفتید بُرج میلاد و از بایگانی مغز بُرج میلاد را بیرون کشیدید، به معنای تهران چسبیده است. تهران هم آمده بیرون. به هم چسبیده است. هر چه این چسبیدگی بیشتر باشد، این قوی‌تر است. اگر یکی، یک بار، بیاید تهران و برود، یادش نمی‌آید. اما کسی که مُقیم تهران است، یا یک توریستی که با علاقه می‌آید به تهران و می‌خواهد بگردد تماشا کند. این دو تا فکر، پهلوی هم است. این قاعده را می‌گویند: «تداعی معانی». یعنی

این معنی که گفته شد، خودش آن معنای دیگر را با خودش می‌کشانند. این هم که گفته‌اند: صورت ملکوتی امام ظاهر می‌شود یا صورت ملکوتی پیر در دلش ظاهر می‌شود، از این قبیل است. یعنی آن کسی که درویش می‌شود به‌خصوص بعد از مدتی اگر ان‌شاءالله با خلوص نیت کامل باشد و به دستوراتش رفتار کند، خودبه‌خود یادش می‌آید که من وقتی این ذکر را می‌گویم، چه کسی این ذکر را به من داده است؟ خودبه‌خود. اصلاً لازم نیست که خودش به یادش بی‌آورد. این دو خاطره‌ی به هم چسبیده است. از هم، به یکدیگر سرایت می‌کنند. فرض کنید: یک یادگاری که یک شخص بزرگی به شما داده است، از دوستانتان، یا از پدرانتان، به شما رسیده، خودبه‌خود تا آن یادگار را می‌بینید، یاد آنها می‌کنید. ذکر هم، وقتی گفته می‌شود خودبه‌خود یادتان می‌آید که چه کسی این ذکر را به شما گفته است؟ بعد هم تقویت می‌شود منتها، بعضی سلاسل، از قدیم اینگونه اشتباه می‌کردند که توجه نداشتند این به یاد آوردن عمدی نیست و خودبه‌خود است. و بنابراین بطور عمدی این کار را می‌کردند که ایمانشان تقویت بشود. منتها این اشتباه است. برای اینکه این کار به تدریج تبدیل به یک نوع تخیل، یک نوع بُت‌پرستی می‌شود. ولی خودبه‌خود، اگر به یاد بیاید، هم علامت نیرومندی ایمان است و هم موجب نیرومندی ایمان می‌شود. منتها بعضی‌ها فکر می‌کنند حالا که بطور خودکار نمی‌شود، ما

به خود فشار بیاوریم، بطور عمدی این کار را نکنیم. اما این مفید نیست و حتی گاهی ممکن است مُضر هم باشد. باید سعی کرد دلبستگی، ایمان و اعتقاد به اثر و به اساس، تقویت بشود تا آن حالت، خودبه‌خود، ایجاد شود. مثلاً فرض کنید یکی به شما یادگاری داده است اگر به آن شخص و به این یادگاری، علاقه‌مند باشید، تا یادگاری را ببینید، خودبه‌خود یاد او می‌کنید. ضمناً، اگر مُرده باشد، برایش فاتحه‌ای می‌خوانید. بنابراین، در اینجا، باید دقت کرد که به یاد آوردن دیگری، علامت قوت ایمان است، نباید برای قوت ایمان این کار را کرد. معلول آن است، نه علت آن.

همین خصوصیت، در مورد مصافحه‌ی فقری هست. مصافحه‌ی فقری، خواسته است که این علقه و ایمانی که در درویش، نسبت به اساس درویشی هست و در ذهن او در شکل بشری پیر، مجسم شده، آن علاقه، به دیگر درویشان هم سرایت کند. یعنی شما همان علاقه‌ای که به پیر دارید، یک گوشه‌اش، به این درویش می‌رسد و بعد مثل ظروفِ مُرتبطه که در فیزیک هم می‌گویند عمل می‌کند یا مثل دریایی که از آن خلیج‌هایی جدا شده است، هر چه آب، در اصل این دریا، قوی‌تر باشد آن خلیج‌هایی هم که جدا شده‌اند، پُرآب‌تر می‌شوند. مُصافحه می‌خواهد که این آب و این ایمان و علاقه را، از پیر به سایرین هم بکشاند؛ بنابراین از مصافحه که تعریف کرده‌اند و توصیه

کرده‌اند، از این جهت است. بعد، خودِ تماسِ بدنی، علاقه و محبت را زیادتر می‌کند. وقتی ما به یک دوست یا رفیقی که می‌رسیم، دست می‌دهیم. اگر بیشتر دوست باشیم، روبوسی می‌کنیم. بیشتر دوست باشیم، او را بغل می‌کنیم. تماس بدنی ایمان و علاقه را زیادتر می‌کند. بنابراین، مُصافحه به این منظور است. حالا چرا می‌گویند با غیر، مُصافحه نکنید؟ برای اینکه اول بار که شما این مُصافحه را انجام دادید، به دنبال یک بیعت، یک تعهد بوده است، بیعت، یعنی معامله. یعنی یک تعهد کردید. این دو تا، یعنی این مُصافحه و معنای آن بیعت، با هم تداعی می‌شود. هر وقت مُصافحه می‌کنید، خودبه‌خود، باز هم، نه به صورت عمدی، یاد آن تعهدات می‌کنید. تعهدات زنده می‌شود. مثل اینکه امروز می‌خواهید بیرون بروید، دیروز همه‌ی کارهایی که امروز دارید را یادداشت کرده‌اید، به آن مراجعه می‌کنید، به یاد می‌آورید. اما تعهدات ایمانی، نوشتنی روی کاغذ نیست، در قلبتان نوشته شده است و آن نوشته همین مُصافحه است. تا مُصافحه می‌کنید یاد آن تعهدات می‌افتید. مثل اینکه دارید این تعهدات را می‌خوانید. وقتی که مُصافحه می‌کنید، این یادآوری تعهدات، هم برای شما است، هم برای آن طرف. آن طرف غیردرویش که تعهدی نکرده، نمی‌داند، چه یادش می‌آید؟ چه بسا، برای او مُضر باشد. یعنی او در برابر شیطان، تعهدی کرده باشد. این مُصافحه‌ای که شما با او که درویش نیست، می‌کنید، یادِ شیطان

می‌آید. قوه‌ی شیطانی در او تقویت می‌شود و به او ضرر می‌زند و شما باعث این ضرر شده‌اید. این است که گفته‌اند با دیگری که آن تعهد ایمانی را نکرده است مُصافحه نکنید. با کسی مُصافحه کنید که خودبه‌خود یادِ تعهدی بکند که مثل تعهد شماس است. حکمت این را، وقتی بدانید، اهمیتش، برایتان بیشتر ظاهر می‌شود، ان شاءالله.^۱

در مورد ظهور صورت، در موقع عبادت و یا موقع ذکر که گفته‌اند که در رساله‌ی رفع شبهات هم توضیح داده‌اند، آن خودبه‌خود ظاهر می‌شود به این معنی که قاعده‌ای در روانشناسی هست به نام تداعی معانی. بیشتر این قواعد را اگر ما دقت کنیم مثل آزمایشگاهی در خودمان می‌بینیم. تداعی معانی این است که وقتی مطلبی که به خاطرمان آمد این مطلب، مطلب دیگری را به خاطرمان بیاورد، مثلاً تا می‌گویند سعدی، شما یاد گلستان می‌افتید، چون کتاب اوست. تا بگویند شمر، یاد امام حسین می‌کنید، وقتی دو چیز با هم چسبیده بودند، مانند دو کلمه‌ی شیراز و سعدی، یکی را که گفتند دیگری خودش کشیده می‌شود. یا دو چیز کاملاً ضد هم بودند وقتی این را گفتید آن هم، می‌آید. تا می‌گویند شمر، امام حسین به یاد می‌آید تا می‌گویند کربلا، امام حسین به خاطر می‌آید. البته کسی که دقت روی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۴ ه. ش.

معانی داشته باشد ولی اگر همینطوری حرفی بزنند، نه؛ ذکر قلبی هم یک کلمه است. در بعضی کتاب‌ها اذکاری نوشته شده و شما در کتاب‌ها خوانده‌اید و هیچ اثری برای شما نداشته. ولی وقتی اهل فن و صاحب ذکر که قدرت معنوی می‌دهد به شما، گفت این را به صورت ذکر بگویید، می‌بینید اثر می‌کند. حالا قهراً وقتی در مذاکرات دوستانه، اسم آن شیخ را بزرگی که این ذکر را به شما داده ببرند خودبه‌خود در ذهن شما ذکر یادتان می‌آید و تا این لغت ذکر را بگویید به یاد او می‌افتید. این است که کسی اگر واقعاً با علاقه‌مندی مشرف شده و بعد با دقت به این ذکر مشغول شود، وقتی ذکر گفت خودبه‌خود صورت آن کسی که پیش او مشرف شده در ذهن او جلوه می‌کند. گاهی کم، گاهی زیاد. چون این ذکر را آن شیخ به شما داده است. اگر یک خرده جلوتر بروید می‌فهمید این شیخ مجاز است و از شخص دیگری اجازه دارد و او هم از شخص دیگری اجازه دارد تا می‌رسد به پیغمبر. بنابراین اگر بیشتر معتقد باشید و اعتقاداتان قوی‌تر باشد یاد پیغمبر و علی در خاطرتان زنده می‌شود و نه یاد دیگری. یک خرده که بیشتر جلو رفتید، قلندر شدید، ملنگ شدید یاد هیچ بشری نمی‌افتید و فقط یاد خداوند هستید. در اینجا پرسیده بودند (البته آن کسی که خیلی علاقه‌مند است، وَاِلَّا خِیْلِيهَا این مطلب را خیلی مهم نمی‌دانند، آنهایی که مهم نمی‌دانند، جلو هم نمی‌روند) که حلول و اتحاد چیست؟ در مراتب

سلوک و ذکر اوّل هم خودتان را به یاد می‌آورید و هم آن طرف به یادتان می‌آید، وقتی ذکر را می‌گویید یاد آن بزرگ می‌افتید یا یاد پیغمبر می‌افتید، به صورت مُباین، یعنی در واقع مشرک هستید، خودتان را می‌بینید و او را هم در ذهنتان می‌بینید، هر دو را می‌بینید. بعد یک خرده جلوتر می‌روید به صورت حلول، یعنی او را می‌بینید، آن شیخ یا بزرگ که به خاطرتان می‌آید، توجّه پیدا می‌کنید و این فکر را می‌کنید که روح خداوند در او حلول کرده که شما یادشان می‌کنید، بعد که تمام شد، به صورت اتّحاد. درجه‌ی بعدی این است که اصلاً او را خدا می‌بینید یعنی با خدا یکی است؛ منتها این حرف غلط است. آن مُباین درجه‌ی اوّل است، این شعر که در گلشن راز آمده:

حلول و اتّحاد اینجا محال است

که در وحدت دویی عین ظلال است

یعنی اینکه همه‌ی این حالات از آن **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا**^۱ است یعنی غلط است که خودتان را می‌بینید و یکی دیگر را هم می‌بینید. در وحدت دویی درست نیست. در وحدت جز خدا نبیند به قول سعدی:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حدّ است مقام آدمیت^۲

۱. سوره مریم، آیه ۷۱: و هیچیک از شما نیست که وارد آن (جهنّم) نشوید.

۲. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۹/۶/۲۸ ه. ش.

سؤال دیگر در همین موضوع راجع به مصافحه است که چرا درویش‌ها مصافحه می‌کنند؟ برای اینکه درباره‌ی برخی از این سؤالات بدانید، یاد یک تبلیغ تلویزیونی در چهل سال پیش افتادم که یک آدم، بیخود بهانه‌گیری می‌کرد و مثلاً می‌گفت: چرا در دیزی باز است؟ چرا دم گربه دراز است؟ خلاصه سؤالات عجیب می‌کرد و بهانه‌هایی عجیب می‌گرفت، خیلی از این چراها اینطوری است، این پرسیدن برای آنها که بخواهند بپرسند مشکلی نیست، ولی بعضی می‌خواهند قلقلک بدهند؛ به هر جهت راجع به مصافحه در *پندصالح* مفصل نوشته‌اند، آن را بخوانید، آداب مصافحه در همه جای دنیا به یک نحوی وجود دارد، همین دست دادن که در تمام دنیا رایج است، یک نوع مصافحه است، روبروسی می‌کنند، انواع و اقسام تحیت و درود وجود دارد، چون می‌خواهند نشان بدهند که گرچه بدن ما هرکدام جداست و یک وجود جداگانه داریم، ولی چون روح ما یکی است، به‌عنوان آن، مثلاً روبروسی می‌کنیم یا دست می‌دهیم. این است که دست دادن همه جا مرسوم است و مصافحه حالا یک امر عادی است که همه می‌دانند و می‌بینند؛ اما یک وقتی خود مصافحه هم جزء اسرار بود که نباید می‌گفتند. بسیاری از اعمالی که ما جزء عبادات انجام می‌دهیم چه واجبات و چه مستحبات اینها نشان‌دهنده‌ی سمبلی است. در تئاتر که لابد خیلی

دیده‌اید، من کم دیده‌ام، اصطلاحی است که به آن پانتومیم می‌گویند که به جای حرف، حرکت نشان می‌دهند. این پانتومیم یا طرز نشان دادن احساسات، در زندگی عادی ما هم وجود دارد، ما دست به سینه می‌گذاریم، یعنی چه؟ خم می‌شویم، این چه نحوه‌ی احترامی است؟ اینها علامت این است که من در مقابل شما تسلیم هستم.... منظور از این حرکات‌ها نشانه‌ی کاری است که در راه خداوند انجام شده، حالا در مصافحه هم، خانم‌ها البته تیمناً و تبرکاً دست را از روی حجاب می‌بوسند، ولی این مصافحه نیست، مردها مصافحه می‌کنند خانم‌ها هم فقط با محرم مصافحه می‌کنند و با نامحرم، نه مرد حق دارد و نه زن که مصافحه کند. مصافحه نشان‌دهنده‌ی تشرف است، به این معنی که فرد می‌خواهد از آن راهی که خداوند آفریده پیروی کند و مشمول فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ^۱ باشد، بنابراین دست خود را دراز می‌کند، آن راهی که خداوند قرار داده و با آن طناب خود، دست او را می‌گیرد و او را بالا می‌کشد. بعد هم به‌عنوان تشکر آن کسی که مشرف می‌شود، از آن کسی که دست او را گرفته و بالا آورده، وقتی دست او را گرفت، هر دو مثل هم هستند و لذا دست یکدیگر را می‌بوسند و البته این هم مطلبی است اضافه بر آنچه در پندصالح نوشته است.

چنانکه گفته شده مصافحه از قدیم در همه‌ی ملت‌ها بوده، ممکن

۱ . سوره بقره، آیه ۳۸: بر آنها که از راهنمایی من پیروی کنند.

است یکی بپرسد: عرب‌ها اینطوری دست می‌دادند یا عرب‌ها وقتی مصافحه می‌کردند، مصافحه‌ی آنها طور دیگری بود، ما چه کار داریم آنها چه می‌کردند؟ ولی در خبری آمده (که در بالای منبر هم معمولاً می‌گویند) البتّه این خبر را آنها که می‌گویند به‌عنوان اینکه شأن حضرت فاطمه علیها السلام را بیان کنند می‌گویند و البتّه که شأن حضرت فاطمه از همه‌ی اینها بالاتر بود، به‌رحال می‌گویند: فاطمه هر وقت خدمت پدر می‌رسید، دست پیامبر را می‌بوسید، پیغمبر هم دست فاطمه را می‌بوسید؛ چطوری؟ یعنی خم می‌شد و می‌بوسید و بعد هم پیغمبر خم می‌شد، دست او را می‌بوسید؟ اما به این مطلبی که بیان می‌کنند توجّه نمی‌کنند در صورتی که این همان مصافحه است. هر وقت فاطمه با پدر مصافحه می‌کرد، هر دو، دست هم را می‌بوسیدند.^۱



آن دست بوسیدن طرفین در حقیقت همین طرز مصافحه‌ای است که بعد از بیعت بین بیعت‌کنندگان انجام می‌شود و به منزله‌ی آن عقد اخوتی است که در زمان حضرت رسول بسته شد. مصافحه یا «صفا» به این طریق علامت و یادآور آن بیعتی است که طرفین کرده‌اند. به همین جهت باید با کسی مصافحه فقری کرد که او هم آن بیعت را کرده باشد و هر دو در واقع بیعتشان را یادآور شوند.^۲

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۷/۲/۱۱ ه. ش.

۲. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۸۰/۲/۶ ه. ش.



یادآور این بیعت و این مهر و محبت، مصافحه‌ای است که در
همه‌ی افراد بشر هست، این مصافحه در هر جایی به یک صورت است
که بهترینش همین مصافحه‌ای است که ما انجام می‌دهیم.^۱

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۱۳۸۸/۱/۱ ه. ش.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت‌وگوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی‌دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست‌ویکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰

۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	بیست و دوم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	بیست و سوم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	سی و هشتم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	سی و نهم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت سوم)	چهارم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت چهارم)	چهل و یکم
۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت دوم)	چهل و دوم
۲۰۰	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	چهل و سوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم)	چهل و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم)	چهل و پنجم

۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم)	چهل و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم)	چهل و هفتم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم)	چهل و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم)	چهل و نهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دهم)	پنجاهم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام)	پنجاه و دوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم)	پنجاه و سوّم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوّم)	پنجاه و چهارم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوّم)	پنجاه و پنجم
۲۰۰	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوّم - عرفان در کار اداری)	پنجاه و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم)	پنجاه و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم)	پنجاه و هشتم
۲۰۰	حقوق مالی و عشریه (قسمت دوّم)	پنجاه و نهم
۲۰۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوّم)	شصتم
۲۰۰	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوّم)	شصت و یکم
۲۰۰	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اوّل)	شصت و دوّم